

آموزش و پرورش، بازکاوی چالش‌ها و راه‌حل‌ها

علی نصیری*

چکیده

از آنجا که نهاد آموزش و پرورش به خاطر تکیه بر گسترده‌ترین سرمایه ملی بیشترین سهم را در رشد، سازندگی و اعتلای ملی ایفا می‌کند و رسیدن به کشوری برتر در منطقه به عنوان آرمان سند چشم‌انداز بیست ساله ملی، بدون توجه به رشد و بالندگی این نهاد ناممکن است، هرگونه بازکاوی و بررسی وضعیت کنونی این نهاد کاری ضروری و اجتناب ناپذیر است. مقاله حاضر در صدد آن است که با نگاهی گذرا این مسئله را بررسی کند. بر این اساس، در این مقاله پس از مباحث مقدماتی، چهار مبحث مورد توجه قرار گرفته است که عبارتند از: ۱. سطوح انتظارات از نهاد آموزش و پرورش؛ در این مبحث با عطف توجه به دانش‌آموزان به عنوان ثمره‌های اصلی این

*. عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

نهاد، انتظارات از آموزش و پرورش در این عرصه در پنج ساحت علمی، دینی، اخلاقی، فرهنگی و انقلابی برشمرده شده است. ۲. نقاط قوت و ضعف؛ در این مبحث پنج نقطه قوت و چهار نقطه ضعف آموزش و پرورش مورد بررسی قرار گرفته است. افزایش گرایش به تحصیل در میان خانواده‌ها، اصلاح و بازسازی متون درسی، توسعه کمی فضاهای آموزشی، بازشناسی و حمایت از استعدادهای درخشان، افزایش حمایت‌های مادی و معنوی از معلمان به عنوان نقاط قوت برشمرده شده و در برابر ضعف انگیزش علم‌آموزی، گرایش به کمیت به جای کیفیت، فاصله طبقاتی و ضعف‌ها در سیاست‌گذاری آموزشی به عنوان نقاط کاستی معرفی شده است. ۳. علل و عوامل کاستی‌ها و ضعف‌ها؛ در این مبحث عوامل درون سازمانی و بیرون سازمانی نهاد آموزش و پرورش به صورت گذرا مورد توجه قرار گرفته است. ۴. ارائه برخی از راه حل‌ها و پیشنهادها؛ در این مبحث هشت پیشنهاد محوری ارائه شده است.

واژگان کلیدی: نهاد آموزش و پرورش، انگیزش علم‌آموزی، متون آموزشی، عدالت تحصیلی، پژوهش محوری، فهم محوری.

مقدمه

آموزش و پرورش به معنای گسترده آنکه در یک سو با هزاران مدیر و معلم سر و کار داشته و در سوی دیگر، میلیون‌ها دانش‌آموز را در برمی‌گیرد و ما در این مقاله به جای وزارت از آن با عنوان «نهاد» یاد کرده‌ایم، به مثابه مهم‌ترین و گسترده‌ترین پایه‌های انسانی کشور به شمار می‌آید که سقف بلند اعتلا، رشد، توسعه، افتخار، و مجد و عظمت اسلامی و ملی بر آن استوار است. «زاک هلك» درباره اهمیت این نهاد در بعد جهانی می‌گوید:

«در یک تعریف گسترده، توسعه منابع انسانی به آموزش و پرورش، حرفه‌آموزی و بهره‌گیری از استعدادهای انسان برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی مربوط می‌شود. بنا به تعریف طرح توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) توسعه منابع انسانی از پنج منبع نیرو می‌گیرد: آموزش و پرورش، بهداشت و تغذیه، محیط زیست، اشتغال و آزادی سیاسی و اقتصادی. این منابع انسانی با یکدیگر

مرتبط بوده و به هم وابسته‌اند؛ اما آموزش و پرورش شالوده و بنیان سایر منابع محسوب می‌شود^۱

وقتی نام نهاد آموزش و پرورش برده می‌شود و نزدیک به بیست میلیون انسان به عنوان مهم‌ترین سرمایه‌های ملی پویا و در حال رشد و حرکت در نظر می‌آید، عظمت، جایگاه و نقش این نهاد، نخستین پدیده‌ای است که به ذهن تداعی می‌کند. آیا جز این است که تمام کارگزاران کنونی نظام اسلامی، تمام استادان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، تمام صاحب‌نظران و اندیشوران عرصه‌های مختلف علمی، فرهنگی، هنری و ... روزگاری به عنوان دانش‌آموز دوره ابتدایی، راهنمایی یا دبیرستانی، روی نیمکت‌های مدرسه نشسته و در سایه تعلیم و تربیت آموزگاران مخلص، دلسوز و پرتلاش به مدارج و نقش‌آفرینی‌های امروزی رسیده‌اند؟! و آیا نسل فرهیخته و افتخارآفرین فردای این کشور را جز همین فرزندان دانش‌آموز امروز، تشکیل می‌دهند؟!

۳۵ اگر انقلاب اسلامی به دنبال ارائه الگویی موفق از دولت و امت اسلامی، پیشگام و پیشرو در تمام عرصه‌ها است، بدون تکیه و اعتماد به نهاد آموزش و پرورش می‌تواند حتی یک گام بردارد؟! اگر کسی به بازگرداندن مجد و عظمت ایرانی مسلمان و شیعه و نشان دادن غنای علمی و فرهنگی این سرزمین به عنوان مهد تمدن، دین و اخلاق به جهانیان می‌اندیشد، راهی بنیادی‌تر و کارآمدتر از بالندگی و تعالی بخشی به این نهاد می‌تواند بی‌جوئی کند؟! اگر در سند چشم‌انداز بیست ساله نظام به این هدف و آرمان دل بسته‌ایم که ایران - چنان‌که شایسته و بایسته آن است - به جایگاه نخستین و برترین کشور در منطقه ارتقا یابد، بدون اهتمام جدی به رشد و بالندگی نهاد آموزش و پرورش چنین هدفی ممکن است؟!

این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این دست از چنان اهمیتی برخوردار است که بازنگری و بازکاوی وضعیت نهاد آموزش و پرورش و بررسی نقاط قوت و ضعف آن، شناسایی علل و عوامل کاستی‌ها و ارائه راه‌حل‌ها و رهنمون‌های مناسب را بیش از هر زمان دیگر امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

آنچه نگارنده در این مقاله با نگاهی گذرا به نهاد آموزش و پرورش به بررسی آن پرداخته، بازکاوی بخشی از این پرسش‌ها است که تنها از سر دردمندی و خیرخواهی و به هدف رسیدن این نهاد به جایگاهی بلند که شایسته آن است، ارائه شده و از آنجا که نگاه مقاله بیشتر انتقادی و اصلاحی است، در کنار پرداختن به نقاط مثبت و برشمردن این نقاط، نقاط ضعف و کاستی‌ها

نیز مورد توجه قرار گرفته است. کسانی که به گونه‌ای با این نهاد مرتبطند، با خواندن این مقاله ممکن است سه گونه واکنش از خود نشان داده و معتقد باشند: ۱. مقاله منصفانه نگاشته نشده و بیشتر فضا و وضعیت حاکم بر نهاد آموزش و پرورش را سیاه و مشوه جلوه داده است و وضعیت کنونی این نهاد به مراتب بهتر و روشن‌تر از آن است که در این مقاله ترسیم شده است. ۲. مقاله محافظه‌کارانه تنظیم شده و به خاطر برخی از ملاحظات و رعایت حساسیت‌ها، بر بسیاری از حقایق تلخ سرپوش گذاشته و حال و هوای حاکم بر آموزش و پرورش به مراتب تاریک‌تر از آن است که در این مقاله به تصویر کشیده شده است. ۳. مقاله می‌کوشد با نگاهی منصفانه و به دور از افراط و تفریط و داوری‌های غیرواقع‌بینانه، نگاهی گذرا به مسائل و مشکلات بیفکند.

خوانندگان محترم محقاند که با یکی از سه نگاه درباره مقاله داوری کنند. آنچه مهم است، توجه به این نکته است که انگیزه نگارنده خیرخواهانه بوده است. «ان ارید الا اصلاح ما استطعت»^۲ و معتقدم به جای آنکه بازنگری و بازکاوی عملکرد آموزش و پرورش درسی سال گذشته و بررسی راه‌ها و راهکارهای نیل این نهاد به تعالی و بالندگی، در مقالات و برای مخاطبان عام دنبال شود، باید به طور جدی و با برگزاری هم‌اندیشی‌های کارشناسانه و در سطحی گسترده دنبال شود.

این مقاله پس از ذکر مباحث کوتاه و مقدماتی، ضمن مقایسه نظام کنونی آموزش و پرورش در ایران با نظام مکتب‌خانه‌ای قدیم، به تبیین اهمیت و جایگاه این نهاد پرداخته و آن را در چهار محور اصلی انعکاس داده است که عبارتند از: ۱. سطح انتظار از نهاد آموزش و پرورش در حوزه تعلیم و تربیت. ۲. نقاط قوت و ضعف این نهاد. ۳. علل و عوامل کاستی‌ها و ضعف‌ها. ۴. ارائه چند راه حل و پیشنهاد.

امید است این مقاله به عنوان گامی خرد برای رشد و تعالی نهاد آموزش و پرورش نقش‌آفرین باشد.

جایگاه آموزش و پرورش و اهمیت بازکاوی کاستی و چالش‌های آن

جایگاه نهاد آموزش و پرورش را با توجه به چند نکته بهتر می‌توان به تصویر کشید:

۱. فراپوشی نسبت به نیروی انسانی گسترده

براساس تحولاتی که از دوره قاجار و با کوشش‌های قابل تقدیر میرزا تقی خان امیرکبیر و در پی آن دوران مشروطیت پدید آمد^۱ و برای نخستین بار در سال ۱۲۹۰ هجری تحصیل در ایران اجباری شد و رسمیت یافت^۲، نظام آموزش و پرورش در کشور، از نظام مکتب‌خانه‌ای به نظام جدید تغییر شکل یافت؛ به گونه‌ای که در یکصد سال اخیر به استثنای کسانی که به دلایل مختلف از تحصیل بازمانده‌اند، هر شهروند ایرانی حداقل چند سال تحصیل در نهاد آموزش و پرورش را تجربه کرده و ده‌ها میلیون تن بویژه در دهه‌های اخیر، مخصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دوران تحصیل خود را تا پایان دوره متوسطه دنبال کرده‌اند؛ هرچند بسیاری به خاطر سدّ کنکور و محدودیت پذیرش دانشگاه‌ها از تحصیل بازمانده‌اند. با این نگاه اگر هیجده میلیون دانش‌آموز مشغول به تحصیل کنونی را در کنار سایر اقشاری که به نحوی دوران تحصیل را در آموزش و پرورش گذرانده‌اند در نظر بگیریم، به راحتی به این نتیجه می‌رسیم که این نهاد به صورت فعلی و شانی، اکثریت قریب به اتفاق شهروندان ایرانی را پوشش و تحت تأثیر قرار داده است و درحقیقت این تعداد نیروی انسانی، ساعت‌ها و روزهایی از بهترین ایام عمر خود را روی نیمکت‌های مدرسه پای درس آموزگاران و دبیران خود گذرانده‌اند و آنچه را که به عنوان آموزه‌های علمی، دینی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، انقلابی و ... در متون کتاب‌ها گنجانده شده است، فرا گرفته‌اند.

بر اساس این محاسبه گمان نمی‌کنم هیچ نهاد و سازمان دیگری با صرف‌نظر از صدا و سیما که محدودیت‌ها و اقتضات خاص خود را داشته و به دلایل گوناگونی با نهاد آموزش و پرورش متفاوت است، چنین گستره‌ای از نیروی انسانی را تا این حد زیر پوشش داشته و قادر به تأثیرگذاری باشد.

چنین فراپوشی گسترده ضمن آنکه اهمیت و جایگاه نهاد آموزش و پرورش را نشان می‌دهد، هرگونه بازکاوی و بازنگری این نهاد، بازشناخت کاستی‌ها و چالش‌ها و ارائه راه حل‌ها را بیش از پیش ضروری می‌سازد.

۲. تأثیرگذاری مستقیم نهاد آموزش و پرورش بر رشد و بالندگی دانشگاه‌ها

اگر دانشگاه‌ها را قلب تپنده یا مغز متفکر یک نظام سیاسی و اجتماعی بدانیم، آموزش و پرورش و فارغ التحصیلان این نهاد را باید به مثابه خون‌ها یا اکسیژن‌هایی دانست که وارد قلب یا مغز آدمی شده و مغز و قلب را به گردش واداشته و زمینه رشد و تعالی جسمی و روحی انسان را فراهم می‌آورد و هر چه خون و هوای پاک‌تر و زلال‌تری وارد قلب و مغز شود، برای تسریع و تسهیل فعالیت‌های آنها مفیدتر است.

به خاطر ارتباط تنگاتنگ میان آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها، هرگونه بازکاوی و بازپژوهی نقاط قوت و ضعف آنها بدون در نظر گرفتن این ارتباط، نتیجه واقع‌بینانه و عملی را در بر نخواهد داشت.

آیا جز این است که استادان امروز دانشگاه‌ها و مدیران خرد و کلان آنها، دانش‌آموزان دیروز نهاد آموزش و پرورش بوده‌اند؟! آیا چنین نیست که دانشجویان همان دانش‌آموزانی‌اند که پس از عبور از سد کنکور وارد محیط علمی دانشگاه شده‌اند؟! آیا برخی از مشکلات جاری در دانشگاه‌ها بویژه ضعف در تولید علم و عرصه تحقیق و پژوهش را نمی‌توان کم‌توجهی به این پدیده در طی دوران تحصیل پیش از دانشگاه دانست؟! آیا اگر در ساخت‌های علمی، دینی، اخلاقی و انقلابی که در ادامه مقاله به آنها خواهیم پرداخت، نهاد آموزش و پرورش دچار ضعف‌ها و کاستی‌هایی باشد، این کاستی‌ها به دانشگاه انتقال نخواهد یافت؟! از سوی دیگر در بازخوردی متقابل، آیا مدیران خرد و کلان، معلمان، دبیران، مشاوران و مؤلفان کتاب‌های درسی در آموزش و پرورش از جمله کسانی نیستند که تحصیل در دانشگاه‌ها را تجربه کرده و فارغ‌التحصیل مراکز دانشگاهی به شمار می‌آیند؟!

بر این اساس، اگر به بالندگی و رشد علمی دانشگاه‌ها در عرصه‌های مختلف اهمیت می‌دهیم، بهترین و مؤثرترین زمان برای دستیابی به این هدف، دوران تحصیل حتی از مقطع ابتدایی است. بنابراین به همین جهت است که در آموزه‌های دینی بر شروع تعلیم و تربیت از دوران خردسالی تأکید شده است.

بنابراین جا دارد شعار «دانشگاه متعالی در گرو مدرسه متعالی است» را همیشه در خاطر داشته باشیم.

۳. ارتباط مستقیم آموزش و پرورش با فرهنگ عمومی، ارزش‌های دینی و اخلاقی

برای هرکس که دغدغه داشتن کشوری با ارزش‌های فرهنگی، دینی و اخلاقی را در سر می‌پروراند، بسیار روشن است که این هدف در مرحله نخست یا در مهم‌ترین مرحله بدون اصلاح مدارس ناممکن است.

امروزه بسیاری از صاحب‌نظران، جامعه‌شناسان و روانکاوان از ضعف و کم‌رنگی ارزش‌های دینی و اخلاقی و نیز ارزش‌های فرهنگی در برخی از محیط‌های آموزشی و بویژه در میان دانش‌آموزان نگرانند. ضعف اهتمام به نماز یا نماز جماعت، دعا و مناجات و سایر شعائر مذهبی و دینی، عدم رعایت پوشش مناسب از سوی دختران، کم‌توجهی به حفظ حریم محرم و نامحرم و حدود شرعی روابط دختر و پسر، رواج پدیده مدگرایی، اقبال به برنامه‌های غیراخلاقی، الگوپذیری از الگوهای غربی، رشد پدیده شوم اعتیاد و کشیدن سیگار در میان برخی از جوانان دانش‌آموز، ضعف انگیزش علم‌خواهی و ... از جمله نگرانی‌ها در این زمینه است.

عموم این دست از آفت‌ها همان است که در متن جامعه به عنوان خطرهای جدی اجتماعی، مورد توجه قرار می‌گیرد و اگر قرار باشد شاهد جامعه‌ای سالم در عرصه فرهنگ عمومی باشیم، باید برای سلامت بیش از پیش مدارس بیندیشیم.

۳. نهاد آموزش و پرورش، رکن اساسی بالندگی کشور در عرصه‌های مختلف

با پیروزی انقلاب اسلامی، ارائه تصویری از جامعه و نظامی بالنده و موفق به عنوان الگوی مناسب جوامع اسلامی، به عنوان هدفی اساسی مورد توجه قرار گرفته و از آغاز تاکنون با صورت‌ها و تعابیر مختلف نظیر «ایران ام‌القرای جهان اسلام» دنبال شده است. در چند سال اخیر با تدوین برنامه چشم‌انداز بیست ساله، نظام اسلامی درصدد نیل به نخستین و برترین کشور در سطح منطقه است؛ بنابراین جمهوری اسلامی باید برای رسیدن به چنین هدف بلندی با سرعتی مطلوب در تمام عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، علمی و نظامی به نقطه مطلوب برسد و از آنجا که هرکدام از این عرصه‌ها به نوعی با نهاد آموزش و پرورش گره

خورده است، بدون سامان‌دهی بهتر و مطلوب‌تر این نهاد، رسیدن به چنین آرمانی قطعاً ناممکن است؛ زیرا رکن اساسی سند چشم‌انداز بر نیروی انسانی مطلوب مبتنی است و مهم‌ترین نهادی که در ساختن نیروی انسانی تأثیر مستقیم دارد، نهاد آموزش و پرورش است.

۴. عدم پاسخگویی نهاد آموزش و پرورش به انتظارات و ضرورت‌ها

هنگامی که قوانین جاری اجتماعی به گونه‌ای تنظیم شده است که ما از روی اختیار خود را ملزم می‌دانیم که فرزندان خود را بی‌آنکه در انتخاب آموزگار، دبیران و متصدیان مدرسه دخالتی داشته باشیم، به مدرسه بسپاریم و برای به ثمر نشستن تحصیلات آنان حتی در کمترین سطح اجتماعی یعنی سطح متوسطه با دریافت دیپلم، یعنی سطحی که به عکس دوران پیشین، امروز تنها برای کسب موقعیت شغلی در کمترین سطح به کار می‌آید، ناگزیریم دوازده سال چشم به انتظار بنشینیم، و فرهنگ عمومی را به گونه‌ای سامان داده‌ایم که فرزندانمان به جای عشق و ولع به علم و دانش به کسب شغل و موقعیت اجتماعی بیندیشند و پیوسته نگران آینده باشند، آیا برای سامان‌دهی به این نظام و اصلاح آن بدان گونه که شایسته آن بوده و بتواند زمینه‌ساز تربیت انسان‌های فرهیخته و صالح باشد، کوشش کرده و طرحی نو در انداخته‌ایم؟! این در حالی است که طبق آمار موجود، سالیانه هیجده میلیون دانش‌آموز میهمان آموزش و پرورش بوده و صدها هزار تن به عنوان معلم، دبیر و دست‌اندرکاران بخش اداری در این سیستم مشغول به کار هستند؛ به گونه‌ای که در میان وزارتخانه‌های موجود هیچ وزارتخانه‌ای از نظر گستره مخاطب به پای آموزش و پرورش نمی‌رسد.

چند سال قبل یکی از معلمان در تحلیل برنامه وزیر آموزش و پرورش وقت که شعار «مدرسه محوری» را مطرح کرده بود، در مقاله‌ای که در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار انتشار یافت، وضعیت آموزش و پرورش را به کارگاهی تشبیه کرد که با کمترین بازدهی و با حداقل شرایط و امکانات در حال فعالیت است و با چنین حال و هوایی هرچند که مدیریت آن تغییر کند، در گردش کار روزانه آن تغییر چندانی ایجاد نمی‌شود. به تعبیر این آموزگار، وزیر آموزش و پرورش تغییر کند یا ثابت بماند، خدمتکار مدرسه در مدرسه را باز کرده و به نظافت آن می‌پردازد و مدیر به دفتر کار خود آمده و آموزگاران بر سر کلاس درس حاضر می‌شوند و

انبوهی از مطالب درسی را به مخاطبان خود القا می‌کنند! در چنین وضعیتی تفاوت نمی‌کند که کدام وزیر یا مدیر سر کار باشد!

نگارنده در نظر ندارد وضعیت نظام آموزش و پرورش را همصدا با این آموزگار محترم تا این حد سیاه و تاریک جلوه دهد و چشم خود را بر روی تمام امتیازات، روشنایی‌ها و ارزش‌های جاری این نظام فروبندد. اتفاقاً به عکس این نگرش معتقد است که بخشی از نابسامانی‌ها که در وضعیت کنونی آموزش و پرورش مشهود است، به سیستم مدیریت، توانمندی، اندیشه‌ورزی و طرح‌اندیشی مدیران این عرصه بستگی تام دارد.

آنچه در این بین از اهمیت بسزایی برخوردار است، بازکاوی ضعف‌ها و کاستی‌ها، و بررسی علل آن است. آیا آموزش و پرورش، با هویت ملی ایرانی، هویت اسلامی و هویت انقلابی ما یا گذشت سه ده از پیروزی انقلاب همگام شده است؟! آیا نظام و وضعیت کنونی آموزش و پرورش پاسخگوی انتظارات و توقعات بجا از این نظام هست؟! گمان ندارم یک تن حتی آن‌آنکه در سطوح مختلف دست‌اندرکار نظام آموزش و پرورشند، به این پرسش پاسخ مثبت داده و معتقد باشند که این نهاد از هر جهت در وضعیت مطلوب قرار دارد.

برای آنکه جایگاه آموزش و پرورش را نشان دهیم، مقایسه‌ای گذرا میان نظام آموزش و پرورش با نظام مکتب‌خانه دبیروز ارائه می‌کنیم.

نظام آموزش و پرورش و تفاوت‌های آن با نظام تحصیلی در مکتب‌خانه

از زمانی که آموزش و پرورش در ایران از نظام مکتب‌خانه به نظام جدید تغییر شکل داد و سامانه و ساختاری جدید برای آن طراحی شد، از چنان جایگاه، حساسیت و ظرفیتی در ساختن بنیادهای شخصیت فردی و هویت اجتماعی برخوردار شد که به گمان نگارنده به رغم همه شعارها و ادعاها، هنوز این جایگاه، حساسیت و نقش آن بازشناخته نشده است؛ زیرا بسیاری از شاخصها و ویژگی‌هایی که امروزه نظام آموزش و پرورش به آنها دست یافته، در نظام مکتب‌خانه‌ای وجود نداشته است. جا دارد به برخی از این تفاوت‌ها اشاره کنیم:

۱. تحصیل اختیاری در نظام مکتب‌خانه

در نظام مکتب‌خانه والدین مختار بودند با تشخیص مناسب بودن شرایط و امکانات و دستیابی به آموزگاری متعهد و با انگیزه، فرزندان خود را به مکتب‌خانه بپارند و در انتظار رشد و تعالی آنان بنشینند. پیدا است که اجباری نبودن تحصیل زمینه را برای گریز از علم‌آموزی بسیاری از خانواده‌ها و افراد که فاقد شناخت و انگیزه لازم برای تحصیل علم بوده‌اند، فراهم می‌ساخت؛ اما در برابر، اختیاری بودن تحصیل این امکان را فراهم می‌ساخت که خانواده‌ها با چشمانی باز در این عرصه گام بگذارند.^۵ اما در روزگار ما قوانین به‌گونه‌ای تنظیم شده که قریب به اتفاق خانواده‌ها خود را ملزم به تبعیت از نظام کنونی آموزش و پرورش می‌دانند. اجباری شدن تحصیل در روزگار ما بدین معنا است که والدین ناگزیرند بی‌آنکه در انتخاب زمان یا مکان یا آموزگاری خاص دخالت داشته باشند، فرزندان خود را به مدارس بپارند و چشم به آینده آنان بدوزند.

۲. زمان محدود تحصیل در نظام مکتب‌خانه و محدودیت انتظارات

در گذشته فرزندان این مرز و بوم در نهایت تا شش سال در مکتب‌خانه‌ها آمد و شد داشته و برخی از متون خاص و عمدتاً متون دینی بویژه قرآن، ادبیات عرب شامل صرف، نحو، معانی و بیان، متون ادب فارسی همچون گلستان و بوستان سعدی، بخشی از مثنوی معنوی و ... را فرا می‌گرفتند.^۶ با صرف‌نظر از اینکه به اذعان بسیاری از صاحب‌نظران، بازدهی همین دوران کوتاه آموزش از جهاتی چند به مراتب بیشتر از چند برابر زمانی است که اکنون برای آموزش نوجوانان و جوانان در سه مقطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان صرف می‌شود، محدودیت زمان تحصیل، مسئولیت‌ها و انتظارات را از نظام مکتب‌خانه‌ای محدود نگاه می‌داشت. اما وقتی قرار شد فرزندان ما از هفت سالگی تا نوزده سالگی به مدت ۱۲ سال به نظام آموزش و پرورش امروزی سپرده شوند، آیا می‌توان سطح مسئولیت‌ها و انتظارات را در همان سطح مورد انتظار نظام مکتب‌خانه‌ای نگاه داشت؟!

به عبارت روشن‌تر براساس نظام تحصیلی کنونی که بیشتر برگرفته از نظام تحصیلی در کشورهای اروپایی است، افراد حساس‌ترین و بنیادی‌ترین سال‌های عمر خود را که از هر جهت شکل دهنده سال‌های آتی عمر آنان است، براساس نظام رایج تحصیلی، در مدارس و تحت شرایط و مقتضیات کنونی آموزش و پرورش گذرانند.

شاید بتوان این دوران را به زمانی طولانی تشبیه کرد که قطعات اصلی یک هواپیما در کوره‌ها تحت حرارت و مراقبت‌های شدید قرار می‌گیرد تا مولکول‌های فلزات در بهترین شرایط در هم تنیده شود و با کنار زدن مولکول‌های سایر عناصر، چنان خالص و ناب در هم ترکیب یابد که بتواند سالیان متوالی در دشوارترین شرایط، و با برتافتن فشار جو و جریان هوا، هزاران مسافر را که گاه یکی از آنان در عظمت، نقش و تأثیرگذاری با هزاران تن برابرند، در هزاران کیلومتر راه جابجا کند و آنان را به سلامت به سرمنزل مقصود برساند. به راستی آیا جز آن است که خردسالان، نوجوانان و جوانان امروز که در دوره‌های ابتدایی، راهنمایی یا دبیرستان تحصیل می‌کنند، در آینده‌ای نه چندان دور بار سنگین مسئولیت همسر و فرزندان یا مدیریت بخش یا واحد، یا شهر، استان و کشوری را بر عهده خواهند داشت و هر قدر آبدیدگی و پختگی آنان در دوران تحصیل بهتر و بیشتر باشد، با استحکام، قوام و درایت بیشتر خواهند توانست مسئولیت‌ها و انتظارات خواسته شده از آنان را به فرجام رسانند؟!

۳. علم‌دوستی مبنای تحصیل در نظام مکتب‌خانه

شاید مهم‌ترین ویژگی نظام مکتب‌خانه آن بود که اشخاص براساس دوستی و علائق شخصی و تشویق خانواده‌ها به سراغ تحصیل می‌رفتند. به عبارت دیگر اگر هم اجباری از سوی والدین متوجه فرزندان برای تحصیل وجود داشت، بدان جهت نبود که آنان تحصیل مراتب شغلی و معیشتی خاص را در نظر داشتند؛ زیرا در آن دوران، نظام اداری و شغلی چنان سامانی نداشت که بخواهند فارغ‌التحصیلان مکتب‌خانه‌ها را به کار گیرند.

از این رو، عموماً از آن جهت به مکتب‌خانه‌ها یا می‌گذاشتند که درمی‌یافتند علم و دانش نور و گوهر تابناک بوده و ارزش ذاتی دارد و حقیقتاً عالم در هر سطحی که باشد با جاهل متفاوت است. محاسبه موقعیت اجتماعی و جایگاه معیشتی اگر هم وجود داشت، در مرحله

دوم بود. اما امروزه که نظام تحصیل کاملاً بر اساس نظام اداری و تولیدی سامان یافته و برنامه‌ریزان این نظام همواره در این اندیشه بوده و هستند که نظام آموزشی پاسخگوی مقتضیات و نیازهای جاری اجتماعی باشد، فرهنگ عمومی بر این اساس شکل گرفته که فرزندان نخست با انگیزه کسب موقعیت اجتماعی، جایگاه شغلی و تأمین زندگی، رفاه و آسایش بیشتر پای به مدرسه گذراند و انگیزه علم‌طلبی و دانش‌خواهی در مرحله دوم یا حتی سوم قرار گیرد. این پدیده که برون‌داد طبیعی نگرش امروزین به زندگی و نتیجه شکل‌گیری نظام نوین اجتماعی است، علم‌آموزی را تا سر حد کسب معیشت و افزایش ضریب دریافت ماهانه، تنزل داده است.

پیدا است که یادکرد این تفاوت‌ها که بالطبع به معنای برشمردن شماری از امتیازات نظام تحصیل در مکتب‌خانه‌های قدیم است، به معنای نادیده انگاشتن ضعف‌ها و کاستی‌های نظام مکتب‌خانه و ترجیح مطلق آن بر نظام تحصیل امروزین نیست؛ بلکه به این معنا است که در کنار همه امتیازات نظام آموزش و پرورش نوین، به آسیب‌ها و آفت‌های آن نیز توجه و حتی‌المقدور برای کاستن آن تلاشی درخور را دنبال کنیم.

برای بازکاوی شرایط کنونی نظام آموزش و پرورش و تحلیل و داوری درباره کاستی‌ها و ارائه رهنمون‌های واقع‌بینانه اساسی، چهار مرحله را می‌توان برشمرد که عبارتند از:

۱. تبیین سطوح انتظارات از نهاد آموزش و پرورش؛ ۲. تحلیل وضعیت کنونی آموزش و پرورش و تعیین شاخص‌های کامیابی یا ناکامی در تأمین سطح انتظارات؛ ۳. بازکاوی علل و عوامل ناکامی‌ها در تأمین آرمان‌ها؛ ۴. ارائه راه حل‌ها و رهنمون‌ها برای برون‌رفت از کاستی‌ها و نیل یا نزدیک شدن به آرمان‌ها. با آنکه بررسی و بازپژوهی این چهار مرحله به کاری دراز دامن و تا حدود زیاد مبتنی بر ارقام و آمار و تحقیقات میدانی نیازمند است، اما نگارنده می‌کوشد در سطح توقع یک مقاله و با نگاهی گذرا، این مراحل را مورد بررسی قرار دهد.

سطوح انتظارات از نهاد آموزش و پرورش

سطوح انتظارات از نهاد آموزش و پرورش را که درحقیقت بیان‌کننده وضعیت مطلوب آن است، می‌توان در پنج ساحت خلاصه کرد که عبارتند از: ۱. ساحت علمی ۲. ساحت دینی ۳. ساحت اخلاقی ۴. ساحت فرهنگی ۵. ساحت انقلابی.

از آنجا که معیار ارزش‌گذاری این سطوح، وضعیت دانش‌آموزان به عنوان میوه‌ها و بیرون‌دادهای انسانی نهاد آموزش و پرورش خواهد بود، این ساخت‌ها را با در نظر داشتن دانش‌آموزان مقاطع تحصیلی پیش از دانشگاه مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ هرچند در نگاهی گسترده‌تر، افزون بر دانش‌آموزان به عنوان مخاطبان نهاد آموزش و پرورش، باید مدیریت، متون آموزشی، آموزگاران، و امکانات و ظرفیت‌ها را نیز مورد بررسی قرار داد.

۱. ساخت علمی

مهم‌ترین انتظار و مطالبه از آموزش و پرورش که براساس آن بنیانگذاری شده، آن است که فرزندان این مرز و بوم را در ساحت و عرصه علمی به چنان تعالی و بالندگی برساند که شان امت اسلامی و ایرانی است. طبیعی‌ترین سطح انتظار آن است که دانش‌آموزان متون درسی و کتاب‌های آموزشی را به درستی فراگیرند و با کسب امتیاز لازم، سنوات تحصیلی را طی کنند. و عالی‌ترین سطح انتظار آن است که دانش‌آموزان، بسیار و بیشتر و فراتر از متون آموزشی و انتظارات رایج، با عشق و شوری زایدالوصف در شاخه‌های مورد علاقه خود مطالعات گسترده‌ای را دنبال کنند و سطح آگاهی آنان بسیار فراتر از سطحی باشد که به صورت رایج از آنان متوقع است. وضعیت ممتاز آموزش و پرورش در ساحت علمی را می‌توان از میزان استقبال دانش‌آموزان از کتاب‌ها و کتابخانه‌های هرچند خرد و کوچک مدارس دریافت. باری، اگر نصاب این دست از مطالعات و عشق به دانش‌افزایی در سطحی مطلوب قرار داشته باشد، آموزش و پرورش در ایجاد ظرفیت علمی موفق است. ظهور نوجوانان و جوانان خوش‌استعداد و با انگیزه که گاه در مقاطع تحصیلی پیش از دانشگاه به اختراع و اکتشاف دست می‌زنند، یا ذوق هنری و فرهیختگی خود را با ارائه شعر، نقاشی، کتاب داستان یا ... بروز می‌دهند، حکایت‌کننده این سطح از علم‌آموزی و دانش‌خواهی در میان دانش‌آموزان است. باری، از آنجا که آموزش و پرورش رکن بنیادین تعالی دانشگاه است، این نهاد در ساحت علمی باید آن چنان موفق عمل کند که فارغ‌التحصیل آن در کنار عبور از سد کنکور بتواند در دانشگاه در زمینه تولید علم و اندیشه‌ورزی کارآمد باشد.

۲. ساحت دینی

از آنجا که با پیروزی انقلاب اسلامی، متون آموزشی مدارس با آموزه‌های دینی و اسلامی اشراب شده و افزون بر حمایت از فعالیت‌های دینی و مذهبی از رهگذر آموزگاران پرورشی، روش‌های تشویقی به صورت‌های مختلف دنبال شده است و از سوی دیگر، اسلامی شدن شاکله فکری و فرهنگی جامعه، اهداف اصلی انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دهد، انتظار آن است که دین و دینداری و پایبندی به ارزش‌های اسلامی به صورت‌های مختلف در مقاطع تحصیلی بویژه در مقطع متوسطه خودنمایی کند. از آنجا که در این مقطع تکالیف شرعی متوجه دانش‌آموزان می‌شود، علی‌القاعده باید التزام به حجاب اسلامی در میان دختران و پایبندی به اقامه نمازهای واجب میان عموم دانش‌آموزان به چشم آید. در فضای سالم دینداری، از روابط نامناسب دختر و پسر و توزیع نوارهای موسیقی یا سی‌دی‌های مستهجن و تصاویر قبیحه نباید خبری به گوش رسد. روی‌آوری به حفظ قرآن و احادیث و مطالعه کتاب‌های مذهبی، شرکت مستمر در برنامه‌های مذهبی، اشتیاق به گوش دادن نوارها و آواهای مذهبی و ... نشان‌دهنده سطحی پررنگ از دین‌مداری در میان دانش‌آموزان است. در چنین فضایی شعایر و نمادهای دینی همچون قرآن، مسجد، نماز جمعه، روحانیت و ... از نظر آنان بسیار محترم و مقدس تلقی می‌شود که باید حرمت آنها را نگاه داشت.

۳. ساحت اخلاقی

در نهاد آموزش و پرورش موفق، دانش‌آموزانی به تحصیل اشتغال دارند که ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی بر رفتار و منش عموم آنان حاکم باشد. این دست از دانش‌آموزان در کنار نشاط، شادمانی، پویایی و پرتحرکی، از رفتارهای سبک‌سرانه، تحقیر و تمسخر دیگران، آزار همسانان، فحاشی یا به کار بردن الفاظ و عبارات رایج در میان طبقات آلوده اجتناب می‌کنند. به جای آنکه تحت تأثیر تهاجم فرهنگی، بسیاری از رفتارها و اندیشه‌های ناصواب وارداتی در آنان تجسد یافته و مدگرایی و الگوهای غربی الهام‌بخش آنان باشد، به فرهنگ غنی اسلامی و ایرانی خود سخت دل‌باخته بوده و به آن افتخار کرده و بزرگان و اندیشوران

فرهیخته الگوهای آنان را تشکیل می‌دهند. افزون بر اینها، دانش‌آموزان موفق و کامیاب در ساحت اخلاقی افزون بر پایبندی به ارزش‌های اخلاقی فردی، همواره به معلمان و آموزگاران خود و نیز متصدیان خدمتگذار مدرسه با چشم احترام و تکریم می‌نگرند و اگر به عنوان مثال بر اثر کوتاهی، از یک درس نمره مورد رضایتی کسب نکرده باشند، هرگز به تخریب شخصیت و جایگاه آموزگار و دبیر خود متوسل نمی‌شوند. آنان به قوانین جاری مدرسه احترام می‌گذارند و پدیده تقلب یا دروغ در رفتار آنان راه ندارد. هنگامی که خانه را به قصد مدرسه یا به عکس ترک می‌کنند، به حقوق شهروندی و قوانین عبور و مرور احترام می‌گذارند. چراغ قرمز برای آنان به مثابه حرمت الاهی، واجب‌الرعیه است و در و دیوار مدرسه و شهر به مثابه در و دیوار خانه هرگز با نوشتن خاطره، زشت و کریه نمی‌گردد.

کتاب، کاغذ و قلم برای این دست از دانش‌آموزان افزون بر سرمایه شخصی به مثابه سرمایه ملی تلقی می‌گردد که باید چون جان از آنها مراقبت کرد.

۴۷

۴. ساحت فرهنگی

فرهنگ از واژه‌هایی پرراییج و در عین حال بسیار دشوار است که تاکنون تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده و هنوز بر یک تعریف خاص اتفاق نظر وجود ندارد. دکتر محمد معین، فرهنگ را به معنای ادب، تربیت، دانش، علم و معرفت دانسته است.^۷ عموماً معتقدند فرهنگ در اصطلاح عبارت است از:

«مجموعه عناصر عینی و ذهنی که در سازمان‌های اجتماعی جریان می‌یابند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند.»^۸

همچنین در تعریف آن گفته‌اند:

«آنچه از گذشته انسان‌ها باقی‌مانده است، در اکنون ایشان عمل می‌کند و آینده‌شان را شکل می‌دهد.»^۹

گذشته از اختلاف‌ها در تعریف فرهنگ، آنچه ما از ساحت فرهنگی قصد کرده‌ایم، آن دسته از آموزه‌ها، ارزش‌ها و هنجارهایی است که در عین مطلوب بودن، لزوماً یا اولاً و بالذات در حوزه ارزش‌های اخلاقی یا دینی نمی‌گنجد؛ به عنوان مثال اهتمام به تاریخ و تمدن، ادبیات، هنر، آداب و رسوم ایرانی در عین آنکه مربوط به ساحت فرهنگی است، می‌توان آنها را جدا از

عرصه‌های دین و اخلاق مورد ارزیابی قرار داد؛ هرچند این دست از آموزه‌ها و باورها از جهاتی چند با دو ساحت دین و اخلاق گره خورده است. باری، تاریخ، فرهنگ، هنر و آداب و رسوم ایرانی قبل و پس از ظهور اسلام چنان با روشنایی‌ها، فخر و عظمت، درس‌ها و آموزه‌ها عجین شده که مطالعه، بازکاوی و درس‌آموزی از آنها برای هر ایرانی زمینه‌های رشد و بالندگی را فراهم می‌کند.

کهن‌ترین دین شناخته شده دنیا یعنی دین زرتشت در ایران چهره برگشود و به اذعان هر مورخی در هیچ برهه‌ای از تاریخ بتی در ایران مورد پرستش قرار نگرفت؛^{۱۱} هرچند بعدها با برداشت‌های ناصواب در تحلیل منشأ خیر و شر، نوعی دوگانه‌پرستی میان ایرانیان پدید آمد. از تمدن باستان ایران به عنوان کهن‌ترین تمدن‌های بشری یاد شده است و هنوز در بخش‌هایی از این سرزمین، شهرها و آبادی‌ها و آثاری بر جای مانده از تاریخ کشف می‌شود که حکایت از پیشگامی آن در بسیاری از عرصه‌ها دارد. در تاریخ کهن ایران هیچ‌گاه از ذلت و خواری مستعمره بودن خبری نیست. همان حس حقیقت‌خواهی ایرانیان باعث شد که به راحتی اسلام را پذیرا باشند و در فاصله‌ای بس کوتاه، با پرورش عالمان و اندیشوران در عرصه‌های مختلف، بهترین و بیشترین خدمات را به فرهنگ اسلامی تقدیم دارند. آیا جز آن است که بسیاری از علوم همچون فلسفه، عرفان، ریاضیات، هندسه، نجوم، طب، حدیث، تفسیر، ادبیات و ... در میان ایرانیان پدیدار و توسط اندیشوران ایرانی شکوفا شد؟!^{۱۲}

آیا جز آن است که ادبیات این سرزمین بویژه پس از ظهور اسلام با ظهور شاعران نام‌آوری همچون فردوسی، رودکی، نظامی گنجوی، سنایی، سعدی، حافظ، مولوی، عطار نیشابوری، ناصرخسرو و ... لبالب از ناب‌ترین درس‌ها و آموزه‌های دینی، اخلاقی، عرفانی و فلسفی است؟!^{۱۳}

موارد پیشگفته و ده‌ها مورد و عرصه دیگر نشان از بلندا و روشنی فرهنگ ملی دارد و از آنجا که این دست از آموزه‌ها جزء افتخارات ملی بوده که برای هر ایرانی می‌تواند الهام‌بخش و تأثیرگذار باشد، باید چنان با تار و بود متون آموزشی و نظام تحصیلی تنیده شود که روح، عزت، افتخار ملی، عظمت‌طلبی و مجدخواهی را در هر دانش‌آموزی احیا کند.

باری، درست بدین جهت است که در عموم کتاب‌های درسی دانش‌آموزان، این دست از درس‌ها و آموزه‌ها گنجانده شده است؛ اما باید پرسید که آیا اقدامات انجام یافته توانسته است روحیه عزت‌خواهی و پیشگامی‌طلبی را در دانش‌آموزان زنده کند؟! اگر پاسخ مثبت باشد، پس باید به نهاد آموزش و پرورش دست مریزاد گفت و به آن بالید و اگر توفیق در این عرصه حاصل نشده باشد، باید علل و عوامل آن را مورد بررسی قرار داد و راه‌حل‌های مناسبی ارائه کرد.

۵. ساحت انقلابی

انقلاب اسلامی مبارک‌ترین پدیده‌ای است که پس از سال‌ها مبارزه علیه سیادت و سیطره بیگانگان بر سرمایه‌ها مادی و معنوی این سرزمین، در دوران معاصر رخ نمود و با خود بسیاری از زشتی‌ها و پلشتی‌های برجای مانده از رفتار حاکمان عیاش و خوشگذران را شست‌وشو داد و بسیاری از ارزش‌های زیبایی‌فراموش شده را زنده ساخت.

ارزش‌های والا و شکوه‌مندی همچون استقلال، آزادی، جهاد، شهادت، بیگانه‌ستیزی، هویت ملی و اسلامی و ... از این دست هستند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و طی چند مرحله، متون آموزشی مقاطع تحصیلی به منظور همسو شدن با آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی مورد بازنگری و بازسازی قرار گرفت؛ به گونه‌ای که در کتاب‌های مرتبط با این عرصه همچون تاریخ معاصر، ادبیات، کتاب‌های دینی [= بینش اسلامی] و ... آموزه‌های انقلابی به صورت‌های مختلف گنجانده شد.

حک شدن آرم جمهوری اسلامی به عنوان نماد نظام اسلامی بر جلد کتاب‌ها، جایگزینی عبارت «تعلیم و تعلم عبادت است»^{۱۲} به جای بیت «توانا بود هر که دانا بود»^{۱۳}، انعکاس تصویر امام خمینی با گفتاری از ایشان در صفحات آغازین تمام کتاب‌ها، حذف تمام تصاویر، گفتارها، آموزه‌هایی که به نحوی با ارزش‌های انقلابی منافات داشت و ... از نمودهای تجلی ارزش‌های انقلابی در نهاد آموزش و پرورش است.

با این نگاه، آموزش و پرورش آن گاه در همگام کردن فرزندان این آب و خاک با ارزش‌های انقلاب اسلامی کامیاب است که توانسته باشد این ارزش‌ها را در دل و ذهن آنها به

عنوان باورهای قلبی نهادینه کند؛ به عنوان مثال وقتی داستان شورانگیز انقلاب اسلامی بر آنان خوانده شود، باید حس انقلاب دوستی در آنان برانگیخته شود. هنگامی که نام و خاطره مردان مبارزی که پیش و پس از انقلاب در پیدایش و استمرار آن نقش داشته‌اند، همچون شهید مدرس، سردار جنگ، شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید چمران و ... برای آنان بازگو شود، باید از درون جانشان در خود احساس تعظیم و تکریم به آنان داشته باشند. باری، هنگامی که دانش‌آموزان ما در صفحات کتاب، به تصاویر جوانان مخلص و بسیجیان بی‌نام و نشانی برمی‌خورند که در دوران دفاع مقدس عاشقانه از همه سرمایه خود برای دفاع از سرزمین و آرمان‌ها اسلامی و انقلابی گذشتند، باید از دل در برابر این عظمت اظهار خضوع کرده و در خود روحیه‌ای همسان و غیرتی بی‌بدیل برای دفاع از وطن، حرمت و حریم اسلامی احساس کنند و در یک کلمه از لابه‌لای کتاب و درس و میز و نیمکت مدرسه بسان سال‌های آغازین انقلاب، شور و شعف انقلابی احساس شود؛ هرچند در سطحی محدودتر.

تحلیل وضعیت کنونی نهاد آموزش و پرورش

با توجه به اینکه نهاد آموزش و پرورش را باید پایه و رکن اساسی رشد، تعالی و بالندگی همه جانبه هر کشوری دانست و با توجه به سطوح انتظارات در ساحت‌های پنج‌گانه پیشگفته باید وضعیت این نهاد را از جهت دستیابی به شاخص‌های موفقیت و کامیابی در جهت تأمین و تحقق این انتظارات یا عدم دستیابی به شاخص‌ها مورد بازبینی و بازنگری همه جانبه و جدی قرار داد. این کار باید هر ساله و براساس روش‌های نوین آماری و در سطوح مختلف اعم از دانش‌آموزان، معلمان، اولیا، مدیران مدرسه، متصدیان و مسئولان خرد و کلان آموزش و پرورش در بخش‌ها، شهرستان‌ها، شهرها و استان‌ها انجام گیرد، تا هر ساله مدیران کلان این نهاد و برنامه‌ریزان با آگاهی و روشن‌نگری و امعان نظر بیشتر درباره وضعیت مجموعه آموزش و پرورش تصمیمات مناسب و کارگشایی را برای رفع کاستی‌ها و اصلاح نابسامانی‌ها اتخاذ کنند.

در بررسی‌های آماری باید افزون بر تعیین برآیند وضعیت دانش‌آموزان در ساحت‌های پنج‌گانه، وضعیت معلمان در انجام وظایف و مسئولیت‌ها، میزان پاسخگویی متون درسی به نیازهای جاری و انطباق با شرایط و مقتضیات علمی و فرهنگی کشور و عرصه جهانی، میزان

اهتمام و مشارکت اولیا در دستیابی به اهداف و آرمان‌های نهاد آموزش و پرورش و میزان توفیق یا عدم توفیق مجموعه مدیران، دست‌اندرکاران خرد و کلان این نهاد در تأمین انتظارات، مورد بررسی و بازکاوی دقیق و موشکافانه قرار گیرد. شبیه چنین کاری از سوی سازمان ملی جوانان با تنظیم پرسش‌نامه‌های علمی و فنی و با پوشش دادن دویست هزار جوان در تهران انجام گرفته و پس از گردآوری پاسخ‌نامه‌ها، براساس روش نموداری همراه با تحلیل، ارزیابی و نقد در دو جلد انتشار یافته است.

پیدا است که بررسی‌های آماری به صورتی سطحی و غیر مبتنی بر روش‌های علمی و نیز در سطحی محدود با گزینش یک یا دو منطقه آموزشی آن هم در بهترین شرایط نظیر پایتخت هرگز واقعیت‌های موجود در این نهاد تأثیرگذار را در اختیار ما نمی‌گذارد. اگر چنین کار آماری جامعی همه ساله انجام می‌گیرد، جای خوشحالی است و می‌توان از آن نهاد خواست تا نتایج بررسی‌های آماری را در اختیار صاحب‌نظران قرار دهد و اگر انجام نمی‌گیرد، باید هزاران بار آه و افسوس خورد که چرا از این کار اساسی غفلت شده و می‌شود.

به هرروی، نگارنده با فرض عدم آگاهی از وجود چنین بررسی‌های جامع آماری یا فقدان آن براساس اطلاعات پراکنده‌ای که در این سال‌ها از رسانه‌های خبری و مطبوعات اعم از صدا و سیما، سایت‌ها، روزنامه‌ها کسب کرده و به خاطر مسافرت‌های عدیده که به شهرهای مختلف کشور داشته و بنا به شرایطی به مناسبت‌های مختلف با دانش‌آموزان، معلمان، دست‌اندرکاران نهاد آموزش و پرورش تعاطی نزدیک داشته، و از سوی دیگر با شماری قابل توجه از دانشجویان دانشگاه‌های مختلف که میراث‌بران حقیقی نهاد آموزش و پرورشند، در سال‌های متمادی از رهگذر تدریس ارتباط مستمر داشته و دارد، وضعیت کلی نهاد آموزش و پرورش را در محورهای ذیل در دو بخش نقاط قوت و ضعف قابل ارائه می‌داند:

اقدامات مثبت و نقاط قوت نهاد آموزش و پرورش پس از پیروزی انقلاب اسلامی

در اینجا برای رعایت اختصار به پنج مورد از نقاط قوت اشاره می‌کنیم:

۱. افزایش گرایش به تحصیل در میان خانواده‌ها

با توجه به تبلیغات گسترده برای رفع آفت بی‌سوادی و وضع قوانین سخت‌گیرانه در این جهت و بالا رفتن فرهنگ عمومی، میزان فرایوشی آموزش و پرورش نسبت به نونهالان و نوجوانان کشور بسیار افزایش یافته است؛ به گونه‌ای که براساس برخی از آمارها، میزان گریز خانواده‌ها از ثبت‌نام فرزندان خود برای تحصیل در مدارس کشور کمتر از ده درصد است. بالا رفتن نرخ باسوادان کشور به مرز هشتاد درصد بدان معنا است که دو اقدام پیشگیری و معالجه که از سوی دو نهاد مهم فرهنگی کشور یعنی آموزش و پرورش و نیز نهضت سوادآموزی دنبال شده، موفق بوده است. هرچند باید از این نکته مهم غافل نشد که در سایه تلاش‌های تبلیغاتی و کوشش‌های انجام یافته، با تزاید استقبال از اصل تحصیل، کسب مبادی عمومی و سطحی از قدرت توانمندی علمی تحقق یافته است. به عبارت روشن‌تر باید پرسید خانواده‌ها تا چه حد سطح و درصدی قانع و مجاب شده‌اند که فرزندان خود را در مدارس ثبت‌نام کنند؟ و چند درصد آنان به رشد و تعالی علمی فرزندان خود با کسب مدارج علمی و دانشگاهی نه از باب کسب درآمد و موقعیت اجتماعی، بلکه از باب تولید علم و دانش و تأمین سرمایه‌های فکری برای اداره کشور می‌اندیشند؟!

۲. اصلاح و بازسازی نسبتاً مستمر متون درسی

خوشبختانه با تلاش‌های قابل تحسینی که در دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی صورت گرفته و براساس شواهد موجود، همه ساله تا حدود زیاد و قابل قبولی دیدگاه‌ها، انتقادات و پیشنهادات آموزگاران و دبیران گردآوری و مورد توجه قرار می‌گیرد؛ همچنین گام‌های مثبت و مناسبی برای رشد و غنای علمی متون درسی و انطباق آنها با نیازها و تحولات علمی و فرهنگی و کاستن برخی از ضعف‌ها برداشته شده است.

کنار هم گذاشتن کتاب‌های درسی هر یک از مقاطع تحصیلی ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان و بررسی مقایسه‌ای طی چند سال اخیر، مدعای پیشگفته را تأیید می‌کند. به نظر نگارنده اهتمام آموزش و پرورش در نقد درونی متون درسی و استقبال از نقدها و تلاش برای روزآمد کردن متون آموزشی که از اساسی‌ترین عناصر و شاخص‌های موفقیت آن به شمار می‌رود، از

اقدامات بسیار شایسته و قابل تحسین این نهاد در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی بوده است.

باری، اگر این اهتمام وجود نداشت و فرهنگ تَصَلُّب و دفاع و توجیه جاهلانه از ساختار و محتوای کتاب‌های آموزشی در وزارت آموزش و پرورش به یک اصل و فرهنگ حاکم تبدیل می‌شد، چنان‌که این فرآیند نامبارک و زیانبار به شکل‌های مختلف در برخی از وزارتخانه‌ها وجود داشته و دارد، بدون تردید وضعیت بس تأسف‌باری در مجموعه آموزش و پرورش و بویژه درباره دانش‌آموزان به عنوان میوه‌های اصل درخت تنومند این نهاد آشکار می‌شد. با این حال و به رغم این امتیاز همچنان باید به این پرسش اساسی پاسخ داد که در کنار این تغییرات و تحولات، آیا متون آموزشی مقاطع تحصیلی آموزش و پرورش براساس محورهای مورد انتظار نظیر ساختار مناسب، فراپوشی نیازها، عدم تکرار، پاسخگویی به نیازهای علمی، غنای محتوایی، ایجاد انگیزش تعالی‌خواهی در عرصه‌های مختلف در میان مخاطبان، همگامی با رشد و تحولات علمی جهانی و ... رشد و تحول یافته‌اند یا نه؟!

۳. توسعه کمی فضاهای آموزشی

با آنکه نرخ جمعیت از ۳/۱ درصد در دهه نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سایه تلاش‌های انجام گرفته برای کنترل جمعیت در سال‌های اخیر به ۱/۳ درصد کاهش یافته است، اما با توجه به کمبود و محدودیت فضاهای آموزشی و نیز با توجه به اقبال وسیع‌تر جامعه به پیوستن به کاروان تحصیلی کشور، نیاز به توسعه کمی و بنیانگذاری مراکز و مدارس تحصیلی را روز به روز افزایش داده است. جای بسی خوشحالی است که با اختصاص بودجه عمرانی مناسب برای راه‌اندازی نوسازی و تجهیز مدارس جدید، و نیز با حمایت گسترده و قابل تحسین خیران مدرسه‌ساز، و نیز با عطف توجه به ورود بخش خصوصی به عرصه آموزش و پرورش، فضای آموزشی کشور رشد چشمگیری یافته و اصول فنی و مهندسی منطبق با نیازها و مقتضیات فضاهای آموزشی در ساخت و ساز مدارس جدید رعایت شده و بدین ترتیب یکی از مشکلات سخت‌افزاری در حوزه آموزش و پرورش نه اینکه ریشه‌کن شده، بلکه کاهش یافته است. باری، کار ناشده در این عرصه نیز بسیار است؛ بویژه آنکه در

جهت توسعه فضاهای آموزشی در مناطق محروم کشور بویژه نقاط مرزی و استان‌های عقب افتاده به خاطر توزیع نابرابر امکانات و بودجه در سال‌های پس از انقلاب نظیر استان کردستان، ایلام، سیستان و بلوچستان، هرمزگان و خراسان جنوبی کوتاهی‌ها و کم‌کاری‌های نابخشودنی اتفاق افتاده است. تصاویر تلویزیونی که گاه از تحصیل فرزندان محروم این آب و خاک در چادرها، کپر‌ها، دخمه‌ها، مدارس در آستانه فروپاشی و ... شاهد بوده و هستیم، بخشی از حقایق تلخ در این عرصه است.

۴. بازشناسی استعداد‌های درخشان و حمایت از آنان

از کارها و اقدامات مناسب آموزش و پرورش که در سال‌های اخیر به صورت جدی‌تری دنبال شده، برگزاری مسابقه‌ها و رقابت‌های علمی، فرهنگی و هنری است که از روش‌های بسیار کارآمد برای بازشناسی استعداد‌های ممتاز و درخشان به شمار می‌آید. برگزاری المپیادهای علمی داخلی مختلف که به شناسایی این دست از استعدادها انجامیده و موفقیت‌های مستمر در المپیادهای علمی جهانی در رشته‌های فیزیک، شیمی، ریاضیات، کامپیوتر و ... که در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم، از نمونه‌های توفیق آموزش و پرورش در این عرصه است.

در کنار یادکرد این توفیق همچنان باید پرسید آیا المپیادهای علمی، فرهنگی و هنری با شرایط عادلانه و برابر در مناطق و شهرهای مختلف و با اطلاع‌رسانی پیشین انجام می‌گیرد یا آنکه بر اثر ضعف اطلاع‌رسانی و یا عادلانه نبودن شیوه برگزاری المپیادها - که گاه شکواییه‌ها از آن به گوش می‌رسد - عملاً باعث پنهان ماندن شماری از استعداد‌های درخشان شده است؟! بویژه آنکه عموماً استعداد‌های درخشان از میان پایتخت یا شهرهای بزرگ توسعه یافته برگزیده می‌شوند، آیا زمینه لازم برای ظهور استعداد سایر دانش آموزان فراهم آمده است؟!

۵. افزایش حمایت‌های مادی و معنوی از معلمان

به رغم حمایت‌های متداول که از اقشار پرتلاش معلمان می‌شد، در پی اعتراضات مستمر این قشر و پافشاری بر خواست‌های صنفی، از زمان دولت آقای خاتمی تا کنون در چندین

گام مثبت و مؤثر، سطح متوسط دریافتی معلمان تا بیش از سه برابر افزایش یافته و حمایت‌های جانبی دیگر نظیر تسهیلات بانکی، تسریع در تأمین مسکن فرهنگیان، تسهیل و حمایت از ارتقای علمی و دانشگاهی فرهنگیان و دخالت دادن بیشتر آنان در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها تحقق یافته است. این حمایت‌ها با عنایت به اینکه معلمان بسان سایر کارمندان دولت به جای حضور همه روزه و مستمر در محل کار، بخشی از ایام هفته را به تدریس اختصاص داده و بالطبع، امکان تأمین بخش‌هایی از نیازمندی‌های شخصی در ساعات و روزهای باقی‌مانده برای آنان فراهم است، قابل توجه می‌باشد. اما با این حال فرهنگیان و بویژه عموم معلمان همچنان معتقدند که به خاطر حساسیت کار تعلیم و تربیت و مشکلات جاری زندگی بویژه شهرنشینی، حمایت‌های انجام گرفته کفایت نمی‌کند و بر افزایش این حمایت‌ها پای می‌فشارند. با آنکه به خاطر سنگین بودن بودجه آموزش و پرورش و محذورات مختلف مالی دولت، محدودیت‌هایی در این زمینه وجود دارد، اما به خاطر حساسیت کار تعلیم و تربیت، باید به گونه‌ای عمل شود که نگرانی‌های واقعی و منطقی فرهنگیان به حداقل کاهش یابد.

آموزش و پرورش، کاستی‌ها و نابسامانی‌ها

حال که به خاطر رعایت انصاف، نخست نقاط قوت و گام‌های مثبت در نهاد آموزش و پرورش را برشمردیم، مناسب، بلکه ضروری است که نقاط ضعف، کاستی‌ها و نابسامانی‌های آن را نیز برشمردیم، که گفته‌اند:

خوش‌تر آن باشد که سر دل‌بران گفسته آید در حدیث دیگران

بدون تردید، هر صاحب نظر و اندیشه‌ورزی که نسبت به مسائل اجتماعی حساس و دردمند است، با عنایت به ضعف‌های موجود در نهاد آموزش و پرورش احساس نگرانی داشته و در دل، آرزو دارد که با رفع این نقص‌ها و کاستی‌ها، جامعه ما چنانکه شایسته آن است به رشد و بالندگی علمی مناسب و مطلوب در منطقه و جهان نایل آید.

در این نوشتار، به خاطر رعایت اختصار به بررسی چهار کاستی بر اساس درجه اهمیت و اولویت می‌پردازیم.

۱. ضعف انگیزش علم‌آموزی

به گمان نگارنده بزرگ‌ترین آفت و آسیبی که نهاد آموزش و پرورش از آن رنج می‌برد، ضعف انگیزش است. به این معنا که در مهم‌ترین رکن این نهاد یعنی ساحت علم و دانش‌خواهی، انگیزه لازم که طوفانی از عشق و اشتیاق را ایجاد می‌کند چندان مشهود نیست. البته این سخن به معنای نفی مطلق انگیزش علم‌آموزی و علم‌خواهی در این نهاد نیست. باری، باید اذعان کرد که شماری زیاد از آموزگاران نه صرفاً از روی کسب معاش و تمثیت امور زندگی، بلکه از روی عشق و آرمان‌خواهی و حس مسئولیت‌شناسی برای تربیت امانت‌های انسانی و رشد و بالندگی علمی و فرهنگی فرزندان این مرز و بوم پا به کلاس درس می‌گذارند؛ چنان‌که کم نیستند دانش‌آموزانی که به انگیزه اعتلای ملی، اسلامی، افتخارآفرینی و خدمت پا به عرصه علم گذاشته‌اند. اما با این حال به دور از شعار و عبارت‌پردازی‌ها و با توجه به جمعیت بس گزاف و گران هیجده میلیونی دانش‌آموز و جمعیت آموزگار، معلم و دبیر، واقع‌بینانه باید پرسید که میزان انگیزش آموزگاران برای علم‌آموزی و میزان انگیزش دانش‌آموزان برای فراگیری علم تا چه پایه است؟

باری، انگیزشی که می‌تواند نشان‌دهنده مسئولیت‌شناسی و تعهد ما نسبت به انتظارات اسلامی و ملی باشد، و کشور ما را به پایه‌ای برساند که براساس سند چشم‌انداز بیست ساله بتواند نخستین و برترین کشور در منطقه باشد، و به عنوان یک کشور اسلامی و شیعی که برای نخستین بار حکومت اسلامی را بنیانگذاری کرده، ترسیم‌کننده الگوی مناسب و مطلوب برای جهان اسلام باشد و گامی درخور برای بازگرداندن مجد و عظمت برباد رفته مسلمانان بردارد، تنها عشق است و بس.

بدون تردید برای گذار از دوران سازندگی و برای همیشه در مرحله در حال توسعه نماندن، راهی جز آن نیست که آموزگاران عزیز و خدوم، پیامبرگونه با ذکر و یاد الهی و با طهارت جان و جسم، پای به کلاس درس یعنی میدان بی‌بدیل سازندگی انسان بگذارند و تمام روایاتی که در فضیلت تعلیم و تربیت رسیده، به گوش جان شنیده و از دل خواهان آن باشند که خداوند با دست و زبان آنان انسان‌هایی تربیت کند که بسان خورشید در تارک علم و فرهنگ این سرزمین بدرخشند.

به راستی آیا جز آن است که بزرگان و چهره‌های تابناک این آب و خاک به دست معلمان و اساتیدی طیب‌متش و الاهی‌وش تربیت یافته و در جاودانه تاریخ مانده‌اند؟ باید از آموزگاران عزیز و محترم پرسید که واقعاً چند درصد از آنان به چنین عشقی دست یافته و میزان این عشق در نهاد آنان چقدر است؟ به راستی چند درصد از معلمان بر خود لازم می‌بینند که مطالعات خود را چه در حوزه عمومی و چه در حوزه تخصصی خود توسعه دهند؟ چه میزان کتاب در قفسه کتابخانه‌های شخصی‌شان گرد آمده و تا چه حد به این کتاب‌ها مراجعه دارند؟ آنان چقدر روزنامه‌ها، مجلات، فصلنامه‌های عمومی و تخصصی را مورد مطالعه قرار داده و چند ساعت در هر روز به سایت‌های علمی و خبری مراجعه دارند؟ آیا آموزگاران عزیز عنایت دارند که امروزه برای رشد و تعالی بخشی علمی به دانش‌آموزان، صرف آگاهی از متن کتاب درسی و مراجعه به چند کتاب کمک آموزشی کفایت نمی‌کند؟!

آیا ایجاد روح و نشاط علمی و عشق و شیدایی به کتاب، درس، مطالعه، تفکر و اندیشه‌ورزی در میان دانش‌آموزان، با آگاهی‌های متعارف میسر است؟!

معلمان عزیز خود بارها تجربه کرده‌اند که گاه فرزندان‌شان با چرخش ناگهانی چنان به درس، کتاب، و مطالعه روی می‌آورند که حتی دیگر حاضر نیستند در ساعتی که والدینشان اجازه داده‌اند، وقت خود را برای تماشای برنامه‌های تلویزیون یا گشت و گذارهای بی‌هدف بگذرانند و بیشتر ترجیح می‌دهند که وقت خود را در کتابخانه‌ها صرف کنند و هنگامی که سر این عشق و شیدایی را جویا می‌شوند، درمی‌یابند که در میان یکی از آموزگاران، عشق به علم‌آموزی چنان هویدا شده که این شعله نورانی به دامن فرزند آنان نیز سرایت کرده است. باری، اگر تابش عشق به حقیقت در جان شمس تبری می‌تواند در یک لحظه و در یک نگاه، وجود مولوی را متحول ساخته و او را عمری در آتش عشق و عرفان بسوزاند، آموزگار عاشق علم نیز می‌تواند چراغ دانش‌طلبی را در جان مخاطبان خود شعله‌ور سازد.

به راستی چنین پدیده‌ای چقدر در نهاد آموزش و پرورش تجلی یافته است؟! از آموزگاران پرتلاش که بگذریم و امیدوارانه آنان را در ایجاد عشق و انگیزه علم‌طلبی کامیاب بدانیم، درباره نوجوانان و جوانان دانش‌آموز چگونه باید داور کنیم؟

دانش‌آموزان تا چه میزان در کنار پاسخگویی به نیازها و مقتضیات نوجوانی و جوانی، به کتاب و درس و مدرسه حقیقتاً عشق می‌ورزند و به درس و بحث و مدرسه نه از آن جهت که تکلیف است و باید پاسخگوی عتاب‌های آموزگار و مدرسه و والدین باشند یا نه از آن جهت که با نهیب اطرافیان و نزدیکان نسبت به آینده شغلی و کاری خود نگرانند، بلکه از آن جهت که درس و بحث، کتاب و مدرسه ذاتاً محبوب و دوست داشتنی است، عاشقانه به دنبال این مقوله‌ها هستند؟!

به راستی چند درصد از دانش‌آموزان، چنان درس می‌خوانند و اوقات خود را شب و روز وقف درس و مطالعه می‌کنند و بسان سرداران میدان جهاد، پرچم‌های عالمان و اندیشوران پیشین را برافراشته و غصه عقب افتادگی مسلمانان چون درد جانکاهی قفسه سینه آنان را فشرده و با دیدن نابسامانی‌های اجتماعی، حس اصلاح‌خواهی و کمال‌طلبی در آنان به هیجان آمده و با درک این معنا که باید بسان شمع خود سوخته و به جهانی نور بپوشانند، درس می‌آموزند؟! چرا نصاب مطالعه و درس‌خوانی تنها در آستانه کنکور آن چنان افزایش می‌یابد که شب و روز از یاد می‌رود؟!

آیا به راستی مردان بزرگ و جاودانه ما در عرصه دین، فرهنگ، علم و سیاست، با همین درس خواندن‌های عادی توانستند برای جامعه و دینشان افتخار بیافرینند؟!

آیا دانش‌آموزان، در لابه‌لای کتاب‌های درسی یا سایر کتاب‌ها، زندگی اندیشوران افتخارآفرین مسلمان همچون فارابی، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، محمد بن زکریای رازی، خوارزمی، ابن رشد، ابوریحان بیرونی، صدرالمتالهین شیرازی، ملاهادی سبزواری و صدها عالم دیگر را نخوانده‌اند که در عرصه‌های مختلف علوم دینی و غیردینی شگفتی و تحسین جهانیان را برانگیختند؟ آیا این چهره‌های تابناک علم، تمدن و فرهنگ با همین حد متداول کارهای رایج به چنین مدارج علمی رسیدند؟!

به راستی چرا وضعیت تحصیلی عموم فرزندان ما چنان شده است که گاه حتی زحمت مطالعه چند صفحه متون درسی و انجام تمرین‌ها و تکالیف روزمره و هفتگی را به خود نداده و آموزگاران پرتلاش و دلسوز ما با دیدن رخوت و سستی محیط آموزشی، گاه احساس یأس می‌کنند و ناگزیرند از شیوه‌های مختلف برای وادار کردن دانش‌آموزان به انجام تکالیف بهره گیرند؟! چرا کار آموزش و پرورش ما در برخی از شهرها و مناطق به جایی رسیده که

براساس برخی از آمارها، رشد تحصیلی و بالندگی علمی روند معکوس پیدا کرده است؟ آیا این رخدادها زنگ خطر را به صدا درنیاورده است؟ چرا روحیه مدرک‌گرایی و نمره‌زدگی تا این حد در تار و پود نظام آموزشی ما رخنه کرده است که اگر روزی این ملاک‌های اعتباری ارزش‌گذاری به کناری گذاشته شود، گردونه علم و تحصیل ناگهان بسان چرخ‌دستی رها شده از حرکت باز می‌ماند؟!^{۱۴}

نگارنده چنان‌که در آغاز این بحث تأکید کرده، بنا ندارد وضعیت نهاد آموزش و پرورش را چنان سیاه کند که ناگهان بر روی همه خوبی‌ها، پیروزی‌ها و ارزش‌ها پرده سیاه افکند. اما در برابر برخی از واقعیت‌ها و آمار چه می‌توان کرد!

۲. کمیت محوری به جای کیفیت‌گرایی

براساس آموزه‌های دینی، مبنای ارزش‌گذاری اعمال در درجه نخست، کیفیت آن است. به عنوان شاهد، قرآن درباره هدف آفرینش چنین آورده است:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^{۱۵}

به استناد این آیه شریفه، هدف از آفرینش، گزینش و امتحان خداوند از انسان براساس «احسن عملاً» است نه «اکثر عملاً»^{۱۶}؛ یعنی اگر کار دارای حسن بیشتر ذاتی باشد، رمز موفقیت و کامیابی در امتحان الاهی است؛ همچنین لقمان حکیم در گفتاری نغز خطاب به فرزندش می‌گوید:

... و اخلص العمل فان الناقد بصير^{۱۷}

یعنی عمل را خالص و ناب کن که ناقد، بصیر و آگاه و موشکاف است.

خلوص و نابی نشان‌دهنده کیفیت و ارزش درونی و ذاتی عمل است. بر این اساس حتی حضرت امیر(ع) توصیه می‌کنند به جای کثرت‌خواهی ملال‌آور به ثبات و دوام عمل بیندیشید. آنجا که می‌فرماید:

قليل مدوم عليه خير من كثير مملول منه^{۱۸}

البته این بدان معنا نیست که اسلام برای کیفیت و فزونی اعمال ارزشی قائل نباشد. باری، اگر در مرحله نخست، کیفیت عمل و حفظ آن کیفیت ملحوظ گردد، می‌توان به کمیت و فزونی اعمال نیز اندیشید.

نظام تعلیم و تعلم نیز بالطبع تابع همین اصل است یا حداقل به اندازه‌ای که به کمیت و آمار و ارقام عددی اهتمام می‌شود، باید به کیفیت و درونمایه کارها و برنامه‌ها اهتمام داشت؛ یعنی نهاد آموزش و پرورش، بیش از هر چیز دیگر باید در این اندیشه باشد که روح تعلیم و تعلم به معنای صحیح کلمه بر سراسر این نهاد حاکم باشد، و بیش از هر چیز دیگر دغدغه درس و بحث و کتاب و مطالعه فضای ذهنی معلم و دانش‌آموز و مدیران خرد و کلان آن را به خود مشغول دارد. اما اگر گاه شرایط، وضعیت معکوس پیدا کند، جای تأسف و تأثر دارد. متأسفانه گاه این دست از اخبار انتشار می‌یابد که فضای آمار و ارقام کمی چنان بر آموزش و پرورش سایه می‌افکند که آموزگاران، تحت فشار و مصلحت‌اندیشی مدیران مدرسه ناگزیرند نمرات جمعی کلاس‌های خود را بیش‌تر از آنچه هست، گزارش دهند و مدیران نیز براساس همین مصلحت‌اندیشی، صلاح مدرسه خود را در این می‌بینند تا وضعیت تحصیلی دانش‌آموزان و چند و چون فعالیت‌های آموزشی معلمان را با چند درجه افزون‌تر به مسئولان خود گزارش دهند و همین امر به صورت تزییدی در سلسله مراتب مدیران شهر و استان تا مراتب کلان مورد توجه قرار می‌گیرد. وقتی آمار و ارقام و کمیت مبنای داوری مدیران خرد و کلان باشد و هرچه ارقام و آمار وضعیت بهتر و مطلوب‌تری داشته باشد، شادمانی بیشتر مدیران را فراهم آورده و زمینه تشویق‌ها، پاداش‌ها، ترفیع‌ها و سایر حمایت‌ها را فراهم می‌آورد، آیا بهتر نیست آمار شیرین‌تر و امیدوارکننده‌تری ارائه گردد؟! *روانشناسی*

به راستی چند درصد از آموزگاران صدیق، واقع‌گرا، دلسوز، و با انگیزه در نهاد آموزش و پرورش، در برابر بی‌انگیزگی برخی از دانش‌آموزان و فشارهای مستقیم و غیرمستقیم آنان و خانواده‌هایشان، یا فشار و درخواست برخی از مدیران مقاومت کرده و آمار و ارقام را آن چنان‌که واقعی است، ارائه می‌کنند؟! یا در سطحی بالاتر، چند درصد از مدیران خرد و کلان، با رعایت این اصل مورد تشویق قرار گرفته‌اند؟! *روانشناسی*

البته حاکمیت کمیت‌گرایی به جای کیفیت‌گرایی تنها به آموزش و پرورش منحصر نمی‌شود و بسیاری دیگر از دستگاه‌ها و نهادها به گونه‌ای مبتلا به آن هستند. از این جهت ضروری است برای علاج این معضل راه حل مناسبی پیدا کرد.

۳. فاصله طبقاتی در نظام آموزش و پرورش

عدالت و تقسیم امکانات براساس و به تناسب مقتضیات و شرایط در همه عرصه‌ها و زمینه‌ها جزء اهداف اصلی انقلاب اسلامی بوده و هست که عموم دولت‌ها در سه دهه گذشته کم و بیش با شعار عدالت‌گرایی پا به عرصه مدیریت گذاشتند. اما به رغم همه شعارها و تلاش‌ها، فاصله میان طبقات غنی و فقیر، بالا و پایین شهرها، فاصله میان تهران به عنوان پایتخت با سایر کلان‌شهرها، مرکز استان‌ها با سایر شهرها و استان‌های مرکزی با استان‌های حاشیه‌ای روز به روز افزایش یافته است.^{۱۹}

باری، اگر فاصله طبقاتی در همه عرصه‌ها بویژه در عرصه اقتصادی ناپسند و زیان‌آور است، زیان و ناپسندی آن در عرصه تعلیم و تعلم به خاطر تأثیرگذاری آن در تمام عرصه‌ها، به مراتب شدیدتر و تلخ‌تر است. متأسفانه ضعف عدالت‌گستری در سایر عرصه‌ها، نهاد آموزش و پرورش را نیز با آسیب‌های جدی روبه‌رو ساخته است. با مسافرت به روستاهای دور یا نزدیک یا شهرهای دور از مرکز بویژه در برخی از استان‌ها مخصوصاً استان‌های مرزی به راحتی می‌توان فاصله قابل توجه میان امکانات فیزیکی مدارس تهران یا مراکز استان‌ها با این مدارس را دریافت. این امر وضعیت ساختمان مدارس، فضای مناسب کلاس‌ها، امکانات آموزشی و کمک آموزشی، آزمایشگاه‌ها، کتابخانه، نمازخانه، امکانات و لوازم ورزشی و ... را دربرمی‌گیرد. اما به نظر می‌رسد که از این تلخ‌تر آن است که دانش‌آموزان مناطق محروم کشور که عموماً در میان آنان استعدادهای درخشان وجود دارد، گاه از حضور معلمان باتجربه محرومند و این امر گاه باعث رکود و رخوت تحصیلی آنان می‌شود.

به راستی آیا اگر امکانات مادی و معنوی که در تهران و در دبیرستان‌های معروف و پرسابقه وجود دارد، در دبیرستانی در یکی از شهرها و مناطق محروم وجود داشت، دانش‌آموزان آن مدرسه از رشد و تعالی بیشتری برخوردار نمی‌شدند؟!

در زمینه گسترش عدالت در نهاد آموزش و پرورش باید پرسید آیا فرهنگیان و نیز مدیران خرد و کلان در مناطق محروم از همان حمایت‌های مادی و معنوی همکاران خود و شهرهای اصلی و مرکزی برخوردارند؟ و اگر امکانات و حمایت‌ها به صورت عادلانه توزیع نمی‌شود، تا چه میزان می‌توان از معلمان و مدیران این دست از مناطق محروم انتظار داشت که با عشق و دلدادگی به وظایف و مسئولیت‌های خود عمل کنند؟ اگر این دست از بحران‌ها و کاستی‌ها وجود ندارد، جای بسی شادمانی است و اگر وجود دارد، هرچند اندک باشد باید با تلاشی مستمر آن را به صفر یا به حداقل رساند.

۴. ضعف‌ها در سیاست‌گذاری آموزشی

تلقی رایج در نظام آموزش و پرورش آن است که مباحث و محتوای کتاب‌ها به صورت‌های مختلف به ذهن مخاطبان یعنی دانش‌آموزان انتقال یابد و آموزگاران و دبیران در حقیقت ابزار این انتقال به شمار می‌آیند. شاید بتوان این تلقی را بدان مانند کرد که مقاله‌هایی قطعات کوچک و بزرگ سنگ‌ها و فلزات گرانبها را به انباری محکم به عنوان مرکز نگاهداری این اجناس با ارزش انتقال می‌دهد. این در حالی است که به نظر می‌رسد از این اصل مهم غفلت شده که در اقتصاد سالم زمانی کار ذخیره‌سازی سنگ‌ها و فلزات گرانبها امری نیک و مفید به شمار می‌رود که به فاصله اندک این سرمایه وارد چرخه تولید شده و با فعال ساختن ده‌ها چرخ تولید، توزیع و خدمات، به رونق اقتصادی بی‌انجامد. این امر با صرف نظر از آن است که ذهن و جان انسان‌ها به مثابه انبارها و خزینه‌های خالی نیست که لزوماً همه چیز باید از بیرون بدان افزوده شود. با این توضیح باید اذعان کرد که نظام آموزشی کشور حداقل در بسیاری از موارد، با دو ضعف عمده روبه‌رو است:

۱. به جای فعال نگاه داشتن آموزه‌های درسی به انباشتن آنها اهتمام می‌شود و به اصطلاح اصل «حفظ محوری» جای «فهم محوری» نشسته است.
۲. از قدرت و توانمندی درونی انسان‌که از رهگذر تحقیق و پژوهش می‌تواند آبخشور و منبع تراوش بسیاری از آموزه‌ها باشد، غفلت شده است. بر این اساس، نظام آموزشی کشور به جای اصل «پژوهش محوری» بیشتر بر «آموزش محوری» استوار است.

اینک به اختصار به بررسی این دو پدیده می‌پردازیم.

۴-۱. اهتمام به «حفظ محوری» و غفلت از اصل «فهم محوری»

نیک می‌دانیم که خداوند حکیم در مغز آدمی به عنوان یک موجود متفکر، دو بخش اساسی را پیش‌بینی کرده است: در بخشی از مغز آدمی که مهم‌ترین بخش آن به شمار می‌رود، کار تفکر، تدبیر، اندیشه‌ورزی، استدلال، پردازش و در یک کلمه «فهم» انجام می‌گیرد و در بخشی دیگر، کار حفظ و نگاهداری اطلاعات کوتاه مدت و درازمدت انجام می‌پذیرد که وظیفه اساسی آن «حفظ» است. درست نظیر **cpu** و **ram** دستگاه‌های رایانه که به ترتیب، پردازش و حفظ اطلاعات بر عهده آنها گذاشته شده است. وقتی به شخصی برمی‌خوریم که بیست سال قبل با ما همکلاس بوده و او را مورد شناسایی قرار می‌دهیم، از بخش حافظه درازمدت مغز خود از رهگذر انطباق تصویر مورد مشاهده امروز با آنچه در مغز نگاهداری می‌شد، کمک گرفته‌ایم و هنگامی که با او به گرمی و محبت برخورد کرده و وظیفه آشنایی را آن چنان که اخلاق و عرف فرمان می‌دهد، انجام می‌دهیم، از بخش فهم و تفکر بهره جست‌ایم که توانسته با پردازش این اطلاعات، واکنش مناسبی را به ما فرمان دهد. پیدا است که میان این دو بخش ارتباط تنگاتنگی برقرار است؛ به گونه‌ای که اگر حافظه کوتاه یا درازمدت از کار بیفتد - نظیر آنچه درباره اشخاص مبتلا به بیماری آلزایمر مشاهده می‌کنیم - رفتارها از حالت تعادل و طبیعی خارج می‌شود؛ به عنوان مثال وقتی مادری فرزند خود را به عنوان فرزند نشناسد، چگونه می‌تواند به او مهر ورزد و با او آن چنان که سزاوار مادری است به شکل عاطفی برخورد کند. در برابر، اگر در عین سلامت بخش حافظه، قدرت عقلانیت و فهم انسانی از کار بیفتد، وضعیت تأسف‌بارتری بر منش او حاکم شده و شخص را تا سرحد جنون و سفاهت تنزل می‌دهد؛ زیرا به عنوان مثال وقتی در عین فعال بودن حافظه، مغز دستور لازم و واکنش متناسب را فرمان ندهد، چگونه از چنین شخصی می‌توان انتظار داشت که از خطر برق‌گرفتگی خود را دور نگاه دارد؟!

آنچه بویابی انسان و قوام برتری او را تأمین می‌کند، سلامت و فعالیت هر دو بخش فهم و حفظ است. با این توضیح متناسفانه به نظر می‌رسد که در نظام آموزشی کشور بیشتر به ذهن و

انباشتن محفوظات و مطالب متون درسی تکیه می‌شود تا فهم و درک بایسته آنها. این کار حداقل از سه جهت نامطلوب و ناصواب است :

اولاً، کار حفظ در کنار فهم به مراتب راحت‌تر و روشمندتر انجام می‌گیرد. ثانیاً، حفظ بدون فهم به مثابه همان سنگ‌ها و فلزات گرانبها است که بدون استفاده لازم تنها در گوشه‌ای از ذهن انباشته شده‌اند. درحقیقت از این انباشته‌های ذهنی هرگز دانش تولید نمی‌شود؛ زیرا از قدرت خلاقیت ذهن غفلت شده است. ثالثاً، به خاطر گسست رابطه فهم با حفظ عملاً این محفوظات با گذشت زمانی اندک به فراموشی سپرده می‌شود؛ چنان‌که بارها دانش‌آموزان اذعان کرده‌اند که پس از برگزاری امتحانات، مطالب بس اندکی از محفوظات در ذهن آنها باقی مانده است. برای آنکه نشان دهم نظام آموزش، به جای تکیه به فهم بیشتر بر حفظ استوار است، خاطره‌ای را نقل می‌کنم:

در دوران تحصیل دوستی داشتم که از حافظه بس شگفتی برخوردار بود؛ به گونه‌ای که عموماً فرمول‌ها و محاسبات ریاضی را به جای فهمیدن به حافظه می‌سپرد و نوعاً نمرات خوبی هم می‌گرفت. روزی در سال اول دبیرستان، دبیر شیمی وارد کلاس شد و از دانش‌آموزان خواست تا به پرسش‌های درسی که قبلاً تدریس شده بود، پاسخ دهند. پرسش دبیر محترم درباره تعریف «مولکول» بود. آن روز قرعه به نام همان دوست پرحافظه اما کم بهره از فهم افتاد. او وقتی روبه‌روی دانش‌آموزان قرار گرفت، مولکول را چنین تعریف کرد: «کوچک‌ترین جزء تشکیل دهنده ماده طبق شکل بالا و ...» وقتی او جمله «طبق شکل بالا» را بر زبان جاری کرد، همه شگفت زده شدیم که این جمله به چه معنا است و البته خندیدیم! رفیق ما در پاسخ دبیر که این جمله به چه معنا است، با کمال قاطعیت و آرامش گفت، او درست همان چیزی را گفته که در کتاب آمده است. نه ذره‌ای کم و نه ذره‌ای بیش. وقتی خود او صفحه مربوط کتاب را گشود، تازه فهمیدیم که اشکال کار کجا است؛ زیرا در کتاب برای تقریب مفهوم «مولکول» به ذهن، تصویری ترسیم شده و در ضمن تعریف به آن اشاره شده بود و دوست خوش حافظه ما از شدت تکیه به حفظ و بدون بهره جستن از فهم، در نیافته بود که این جمله «طبق شکل بالا» جزء تعریف نیست!

این خاطره می‌تواند مشتتی از خروار به شمار آید. به راستی اگر وضعیت آموزش و پرورش امروز این چنین باشد - چنان‌که بسیاری از خیرخواهان در این باره هشدار داده‌اند - چگونه می‌توان سقف رشد، تمدن و شکوفایی علمی را بر چنین پایه‌هایی استوار ساخت؟!

گویا روایاتی از قبیل «استفهم الله يستفهمک»^{۲۰} به همین نکته ناظر است که علم آموزی نخست باید بر فهم استوار باشد تا حفظ؛ هرچند هر فهمی در نهایت باید برای ماندگاری به حافظه سپرده شود.

از این تأسف بارتر آنکه گاه در محیط‌های دانشگاهی که دیگر جای اندیشه‌ورزی، علم‌افزایی و دانش‌گستری است، با پدیده نامبارک حفظ محوری روبه‌رو هستیم. برای برون‌رفت از این آفت علمی، اصلاح متون آموزشی، تغییر شیوه امتحان و آزمون و همزمان با آن عزم و همت معلمان و آموزگاران و استادان لازم است.

۴-۲. غفلت از اصل پژوهش محوری

چنان‌که اشاره شد، ذهن آدمی خزینه و گنجور صرف نیست که حتی در سایه فهم تنها به انباشت اطلاعات اکتفا کند. از یاد نبریم که رسول اکرم (ص) به عنوان بهترین انسان شناس که بر گستره خاکدان ظاهر شده، درباره انسان‌ها چنین فرموده است:

الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة^{۲۱}

مردم بسان کان‌های طلا و نقره‌اند.

کان طلا و نقره بودن به این معنا است که در درون جان آدمیان چنین گنج‌های گرانبها وجود دارد که تنها به کاویدن و استخراج نیازمند است و درست به همین خاطر حضرت امیر(ع) یکی از اهداف و برنامه‌های پیامبران را به فوران در آوردن عقول پنهان مردم دانسته است:

و لیثیروا لهم دفاین العقول^{۲۲}

[پیامبران آمدند] تا اندیشه‌های پنهان مردم را به فوران درآورند.

آیا ارسطو از این معارف بلند آگاهی داشت که معتقد بود کار معلم آموختن و انتقال آموزه‌ها به ذهن مخاطبان نیست، بلکه کار آنان و داشتن مخاطبان به تفکر و به جریان انداختن دانسته‌های پنهان آنان است؟!

اگر ما این پدیده را بیشتر ناظر به معارف عقلانی و فطری بدانیم، باز نباید از این حقیقت غافل شویم که به جای انباشتن و انتقال آموزه‌های علمی در سایه تعلیم، باید به امر تحقیق و پژوهش که بهترین ابزار برای به‌فوران در آوردن سرمایه‌های ذهنی است، اهتمام ویژه داشت. چنینان مثل خوبی دارند و معتقدند اگر کسی را دوست ندارید ماهی برایش بگیریید و در اختیارش بگذارید، به کسی که دوستش دارید ماهیگیری یاد دهید و به کسی که بسیار دوستش دارید، توربافی یاد دهید.

گمان می‌کنم وضعیت نظام آموزش، در عموم موارد از نوع اول است که بیشتر همت‌ها متوجه انتقال مفاهیم و مباحث به مخاطبان است تا مجهز ساختن آنان به اندیشه، تفکر و خلاقیت. کاری که تنها در سایه تحقیق قابل تحقق است.

تجربه نیز نشان داده که مسائل علمی هر میزان بر تحقیق، پژوهش و دستاوردهای شخصی استوار باشد، محبوبیت ایجاد کرده و از ماندگاری بیشتری برخوردار است. شاید توقع تحقیق و پژوهش در تمام مباحث و مسائل علمی امری ناممکن و ناشدنی تلقی گردد. اگر به خاطر محدودیت‌ها دست نیافتنی باشد، حداقل در محدوده‌ای قابل قبول، قابل پیگیری است.

به راستی، اگر دانش‌آموزان آن هنگام که تاریخ ایران در دوره‌های مختلف نظیر تاریخ معاصر دوران مشروطیت را می‌خوانند، ملزم به ارائه مقاله‌ای هرچند محدود در این زمینه، یا تلخیص کنایی مرتبط باشند و هنگامی که در دروس دینی، با آموزه‌هایی درباره زندگی پیشوایان دینی آشنا می‌گردند، به کاری نظیر آن ملزم گردند یا در دروس فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و ... متناسب با دروس خود به انجام پژوهشی خاص هرچند در سطوح ابتدایی ملزم گردند، و این کار به یک فرهنگ عمومی تبدیل شود، آیا شاهد تحولات علمی در نهاد آموزش و پرورش نخواهیم بود؟

بازگو کردن این حقیقت تلخ شاید چندان خوشایند نباشد که گاه در برخی از دانشگاه‌ها بویژه در ترم‌های اول که بهترین میدان محک وضعیت تحصیلی مقاطع پیشین است، به دانشجویانی برخورد کرده‌ایم که با الفبای تحقیق و پژوهش هم‌آشنایی ندارند. آیا اگر تحقیق و پژوهش در آموزش و پرورش از جایگاه بایسته‌ای برخوردار باشد، شاهد بالندگی بیشتر محیط‌های دانشگاهی نخواهیم بود؟!

بازکاوی علل و عوامل کاستی‌ها و ضعف‌ها

در نگاهی اجمالی به عوامل کاستی‌ها و آسیب‌ها در نهاد آموزش و پرورش می‌توان این عوامل را به دو دسته اساسی تقسیم کرد که عبارتند از: ۱. عوامل برون‌سازمانی ۲. عوامل درون‌سازمانی

عوامل برون‌سازمانی را نیز می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. عوامل مرتبط با نهادهای دولتی ۲. عوامل مرتبط با فرهنگ عمومی
اینک به اختصار به بررسی این عوامل می‌پردازیم:

۱. عوامل برون‌سازمانی مرتبط با نهادهای دولتی

وزارت آموزش و پرورش در کنار بیست و چهار وزارتخانه دیگر به مثابه قطعات یک کشتی‌اند که وظیفه دارند تا امت ایرانی را در میان تلاطم امواج به ساحل پیشرفت و تعالی برسانند. پیدا است عدم سازگاری و هماهنگی میان این قطعات عملاً به معنای وهن، سستی و شکست‌پذیری این کشتی است و با توجه به اینکه مجموعه آموزش و پرورش را باید به مثابه بدنه اصلی این کشتی دانست، باید سهم آن را در تمام بخش‌های دیگر به کمال پردازند.

در این جهت نمی‌توان تردید روا داشت که پس از پیروزی انقلاب اسلامی هر ساله بر بودجه آموزش و پرورش افزوده شده است؛ اما به خاطر حوادث مختلف بویژه فشارها و تهدیدهای خارجی، جنگ تحمیلی، دوران سازندگی و غلبه برخی از سیاست‌ها، بودجه لازم به بخش آموزش و پرورش اختصاص نیافته و غالباً متصدیان این دستگاه از کمبود حمایت‌های مالی شکوه داشته و دارند. میزان همکاری و حمایت‌های معنوی سایر وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی نیز به نوبه خود جای بحث و بررسی دارد. در مجموع به نظر می‌رسد با صرف‌نظر از کاستی حمایت‌های مالی دولت که عموماً ناشی از تنگناهای مالی پیوسته دولت بوده، نهاد آموزش و پرورش در مقایسه با سایر نهادها از حمایت معنوی و مهربانی‌های بیشتری از سوی دستگاه مدیریتی خرد و کلان کشور برخوردار بوده است.

۲. عوامل برون‌سازمانی مرتبط با فرهنگ عمومی

از نگاه ما یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر روند نامطلوب آموزش و پرورش، ضعف فرهنگ عمومی است. بخشی از فرهنگ عمومی بر دوش خانواده‌ها، بخشی بر دوش فرهنگیان دست‌اندر کار تعلیم و تعلم و بخشی نیز بر دوش رسانه‌ها و مطبوعات سنگینی می‌کند و به نظر می‌رسد آموزش و پرورش به رغم همه اهمیتی که دارد، در این جهت مورد غفلت زیادی قرار گرفته است.

ما در این چند سال بارها آزموده‌ایم که برخی از عیب‌های فرهنگ عمومی با اهتمام جدی و هشدارهای مکرر چگونه تا حد زیادی اصلاح شده است. روند رو به رشد جمعیت کشور و تزاید زاد و ولد در سایه تبلیغات مستمر و پی در پی رسانه‌های متعدد و وضع قوانین متناسب از ۳/۱ درصد به ۱/۳ درصد کاهش یافت. عدم اهتمام به قوانین راهنمایی و رانندگی از جمله استفاده از کمربند ایمنی که روزی برای عموم مردم امری کم اهمیت، صوری و پرحمت تلقی می‌شد، در سایه همین اهتمام، تبلیغات و قوانین متناسب، به فرهنگی عمومی تبدیل شده که امروزه به کمتر راننده متخلفی برخورد می‌کنیم که برای سلامتی جان خود به آن اهتمام نورزد. صدا و سیما به عنوان پرمخاطب و گسترده‌ترین وسیله عمومی، همه روزه در برنامه‌های متعدد، با دعوت از کارشناسان مختلف و با گنجاندن برنامه‌های متنوع در لابه‌لای اخبار، زمینه‌ساز رشد فرهنگ عمومی در زمینه‌هایی همچون بهداشت، سلامت، تغذیه، ورزش، ازدواج، طلاق و ... شده است. اما شگفت آنکه درباره خانه و مدرسه و ده‌ها مقوله در زمینه شیوه‌های تحصیل، رموز موفقیت، آسیب‌های نهاد مدرسه و ... که نزدیک قریب به یک سوم از جمعیت کشور را در بر گرفته، کمترین تحرک و اهتمامی به چشم نمی‌خورد؛ جز چند توصیه درباره چگونگی تغذیه در ایام امتحانات دانش‌آموزان و رهنمون‌های خشک و خالی درباره کاهش استرس، فشار و نگرانی‌های هنگام امتحان؛ و نیز برنامه‌هایی که صرفاً به آموزش چند متن درسی می‌پردازد! دریغ که برنامه مختصر و محدود «سیمای مدرسه» نیز سال‌ها است که به فراموشی سپرده شده است.

آیا اگر نهادهای تبلیغی و رسانه‌ای کشور به صورت پیوسته از ابزارهای تشویقی استفاده کنند، ضعف انگیزش که در بخش کاستی‌ها از آن یاد کردیم، چه از ناحیه معلمان و چه از

ناحیه دانش‌آموزان، کاهش نخواهد یافت و شاهد نشاط و شور علمی بیشتر در نهاد آموزش و پرورش خواهیم بود!

آیا اگر در شبکه‌های سراسری و استانی در کنار بازکاوی مشکلات جاری شهری و شهروندی، سهمی هرچند اندک به بررسی و بازکاوی مشکلات تحصیلی دانش‌آموزان یا تنگناهای معیشتی آموزگاران اختصاص می‌یافت، با انبوهی از فرهنگیان روبه‌رو می‌شدیم که غم و درد و اندوه در سینه‌های آنان انباشته شده و گاه در برابر مجلس و خانه ملت به صورت‌هایی ناصواب و احياناً زیانبار برای اعتبار و حیثیت نظام، تجلی می‌یافتند؟! باری، نگارنده معتقد است بخش عمده‌ای از ضعف فرهنگ عمومی و غفلت از نهاد خطیر آموزش و پرورش در سایه عزم ملی و مبنی بر بسیج بخشی از سرمایه رسانه‌ای کشور در جهت ایجاد نشاط و انگیزش علم‌خواهی قابل تدارک است.

۳. عوامل درون سازمانی

یکی از مهم‌ترین عوامل بلکه تأثیرگذارترین آنها در ایجاد و توسعه کاستی‌ها، چالش‌ها و آسیب‌های نهاد آموزش و پرورش، عوامل درون‌سازمانی است که عمدتاً در ساخت مدیریت این نهاد، قابل ارزیابی است. از سوی دیگر، مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در ساخت مدیریت خرد و کلان آموزش و پرورش که در ایجاد و توسعه کاستی‌ها موثر بوده است، پیوند دادن غیرمنطقی این نهاد با جریان‌ها و جناح سیاسی بوده و هست.

بدون هیچ تردیدی اگر پرونده آموزش و پرورش در نزدیک به سه دهه گذشته در ساخت مدیریت مورد بررسی جدی قرار گیرد، این نتیجه دست‌یافتنی است که نهاد آموزش و پرورش به خاطر تکیه بنیادین آن به نیروی عظیم و گسترده انسانی که پیوسته در عرصه انتخابات کلان ملی، استانی و شهری تأثیر مستقیم و بسزایی گذاشته و می‌گذارند، بیش از هر وزارتخانه دیگر دستخوش تحولات و تغییرات جناحی و جریانی قرار گرفته است. البته این سخن بدان معنا نیست که لزوماً این کار در تمام دولت‌ها یکسان و لاجرم با انگیزه‌های سوء انجام یافته، بلکه چه‌بسا دخالت دادن مستقیم نهاد آموزش و پرورش و گره زدن آن با جریان‌های سیاسی

براساس اهداف خیرخواهانه و به هدف خدمت انجام گرفته است. اما به هر روی سیاست‌های ناصواب باعث شد که عرصه علم و فرهنگ دستخوش بسیاری از آسیب‌ها قرار گیرد.

یکی از نتایج تلخ زدن آموزش و پرورش با جریان‌های سیاسی، تغییرات و عزل و نصب‌های گسترده‌ای بوده و هست که هر از چند گاهی با تغییر دولت‌ها شاهد بوده‌ایم. در این عزل و نصب‌ها که معمولاً با آمدن وزیر آموزش و پرورش اتفاق افتاده است، طیف گسترده‌ای از مدیران کلان و کل آموزش و پرورش در سطح ملی، استانی و بالطبع شهری تغییر یافته‌اند.

باری، اگر این تغییرات و عزل و نصب‌ها حرکتی رو به رشد تلقی می‌شد و به جای ملاحظات سیاسی و بانندی و جناحی، براساس شایستگی‌ها و لیاقت‌ها و تعهد و توانمندی‌های اشخاص انجام می‌گرفت، جای گله و شکواییه باقی نمی‌گذاشت. اما شواهد فراوانی در دست است که حداقل در بخشی قابل ملاحظه، در این تغییرات و تحولات، اصل شایسته‌سالاری رعایت نشده است. اعتراضات وسیع فرهنگیان برخی از مناطق و شهرها و استان‌ها نسبت به عزل مدیران لایق تنها به خاطر سلیق بانندی و جناحی از جمله شواهد مدعا است.

از سوی دیگر، بسیاری به اشتباه گمان می‌کنند که آموزش و پرورش به مثابه استخر کم‌آبی است که هر ماهی با کمترین جثه و توان قادر به شنا در آن است؛ بنابراین در انتصاب مدیران این نهاد شرایط ویژه‌ای نیاز نیست! در حالی که حقایق و واقعیت‌های موجود در کشورهای پیشرفته، توسعه یافته و حتی در حال توسعه، عکس این امر را ثابت می‌کند.

باری، اداره یک مدرسه به خاطر مواجهه مستقیم با پدیده انسانی و مواجهه با عرصه علم و دانش از ظرافت‌های زیادی برخوردار است که هرگز اداره و سازمانی همسطح آن چنین حساسیت و ظرافتی را نمی‌طلبد.

باری، صادقانه و سوگمندانه باید اذعان کرد اگر نهاد آموزش و پرورش در کنار اهتمام به مسائل سیاسی و حرکت همگام با مقتضیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نظام اسلامی، خود را - آن گونه که از نهادهای نظامی خواسته شده - از دخالت مستقیم در جریان‌ها و موج‌های سیاسی دور نگاه می‌داشت و به جای دخالت دادن سلیق و گرایش‌های بانندی و جناحی به سلامت و شایستگی پیکره مدیریتی خود می‌اندیشید، و با گماردن و حمایت از مدیران لایق خرد و کلان، تمام تلاش خود را برای بهینه‌سازی درون‌سازمانی متمرکز می‌کرد، که قطعاً در بخشی از ساحت مدیریت این نهاد این امر تحقق یافته است، بدون تردید وضعیت نهاد آموزش

و پرورش از آنچه امروزه شاهد آن هستیم - که البته خود چنان‌که گفته آمد با کامیابی‌ها و توفیقات زیادی همراه است - به مراتب پیشگام‌تر می‌بود و همه صاحب‌نظران و اندیشه‌وران خیرخواه این آب و خاک به آینده‌ای روشن‌تر و نیل به قله‌های اعتلا و عظمت و سیادت اسلامی و ملی امید بیشتری می‌یافتند .

برخی از پیشنهادها برای تعالی بیشتر نهاد آموزش و پرورش

پس از آنکه نسبتاً به تفصیل درباره نقاط قوت و ضعف نهاد آموزش و پرورش و علل و عوامل آن سخن گفتیم، مناسب است به اجمال و به صورت فهرست‌وار برخی از نکات را که احتمالاً می‌تواند به تعالی و بالندگی بیش از پیش این نهاد بیانجامد، برمی‌شمریم:

۷۱

۱. از آنجا که بخشی از مشکلات و کاستی‌های نهاد آموزش و پرورش مربوط به فرهنگ عمومی است، برای بازسازی فرهنگ عمومی و ایجاد انگیزش علم‌آموزی در سطحی مطلوب و بررسی مستمر مشکلات و کاستی‌های این نهاد و دستیابی به راه‌حل‌ها، مناسب است شبکه‌ای خاص به عنوان «شبکه مدرسه» تأسیس شود^{۲۳}، یا حداقل بخش قابل قبولی از برنامه‌های شبانه‌روز صدا و سیما به بررسی این امر اختصاص یابد.

۲. با توجه به اینکه بخشی از مشکلات جاری از عدم همگرایی میان خانه و مدرسه یا گاه تعارض آنها پدید آمده، باید از راه تقویت انجمن اولیا و مربیان و دخالت هرچه بیشتر مردم در تصمیم‌گیری‌ها، با تشکیل شوراهای مختلف اجرایی و مشورتی، زمینه مشارکت و دخالت خانواده در امور نهاد آموزش و پرورش را فراهم ساخت.

۳. چنان‌که در لابه‌لای مباحث پیشین اشاره کردیم، دخالت مستقیم مسائل سیاسی و کشیده شدن جریان‌ها و جناح‌های سیاسی به عرصه آموزش و پرورش، صدمات زیادی به این نهاد زده و عموماً مصالح سیاسی را جایگزین شایسته‌سالاری کرده است. برای حفظ سلامت این نهاد باید عدم دخالت آن در عرصه‌های سیاسی - نظیر آنچه درباره ارتش و سپاه اعلام شده و به عنوان یک قانون مورد احترام است - به عنوان یک قانون و فرهنگ بر این نهاد حاکم گردد و همه دست‌اندرکاران، تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران آن بکوشند مدیران خرد و

کلان عرصه آموزش و پرورش را از میان بدنه آن، و از میان مدیران با سابقه متعهد و موفق انتخاب کنند؛ چنان‌که انشاء الله عموماً چنین است.

۴. برای ایجاد حفظ و افزایش انگیزش علم‌خواهی و دانش‌افزایی لازم است بخشی از برنامه‌ها، سیاست‌ها، تبلیغات نهادها، سازمان‌ها و مراکز تبلیغی تأثیرگذار بسان مطبوعات، همواره آموزش و پرورش را مورد توجه خاص قرار دهند.

۵. بسیاری از آموزگاران و فرهنگیان یکی از مهم‌ترین عوامل رخوت و ضعف انگیزش در نهاد آموزش و پرورش را مشکلات مالی می‌دانند که بر عرصه‌های مختلف آن سایه افکنده است. به رغم اقدامات انجام یافته، حمایت مادی و معنوی بیشتر از این نهاد، بویژه معلمان و دبیران حتی از رهگذر وضع مالیات‌های خاص باید در دستور کار دولت قرار گیرد. تلاش برای تأمین مسکن، مستمری قابل قبول ماهیانه و ... از این قبیل است.

۶. برای ارتقای سطح آگاهی‌های معلمان و ایجاد روحیه تحقیق و پژوهش چند اقدام، مناسب به نظر می‌رسد:

۶-۱. ایجاد کارگاه‌های پژوهشی متناسب با سطوح علمی در آموزش و پرورش به منظور آموزش تحقیق، روش نویسندگی، شیوه‌های مراجعه به کتابخانه‌ها، سایت‌ها و روش‌های تشویق دانش‌آموزان به تحقیق و ...

۶-۲. برگزاری کارگاه‌های مختلف آموزشی با طراحی متناسب با مقضیات آموزگاران و تأمین اهداف آموزشی.

این کارگاه‌ها می‌تواند حداقل در هر نیمسال تحصیلی یک‌بار و حداقل یک روزه برگزار شود و حضور در این کارگاه‌ها با برنامه‌ریزی روشمند جزء وظایف شغلی و شرط ارتقا و دریافت پایه‌های حقوقی با دریافت گواهی موفقیت از آزمون‌های مرتبط، اعلام گردد. نظیر برنامه آموزشی مستمر در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که با عنوان «تداوم آموزش» دنبال می‌شود.

۶-۳. چنان‌که در دانشگاه‌ها کسب امتیازات لازم پژوهشی در کنار امتیازات آموزشی، شرط تغییر وضعیت و ارتقا اعلام شده است، کسب امتیازات پژوهشی در سطوحی متناسب با شرایط آموزگاران می‌تواند شرط دریافت برخی از امتیازات شغلی اعلام شود.

۶-۴. آموزش و پرورش افزون بر تشویق باید با وضع قوانین خاص، استمرار روند تحصیلی برای آموزگاران را به عنوان یک وظیفه شغلی درآورد؛ به این معنا که مثلاً

آموزگاران دارای مدرک کاردانی ملزم شوند در طی پنج سال خدمت در این نهاد، با ادامه تحصیل در مراکز آموزشی، مدرک کارشناسی را کسب کنند. امروزه این کار نه به عنوان یک قانون و الزام آور، بلکه به عنوان اقدام از روی اختیار، دنبال می‌شود. پیدا است با الزامی شدن استمرار تحصیل در کنار تدریس، لازم است تمهیدات لازم برای آن اندیشیده شود.

۶-۵. برگزاری مسابقات و رقابت‌های علمی سالیانه برای معلمان نظیر کاری که به صورت المپیادها برای دانش‌آموزان انجام می‌گیرد، با نظر داشت امتیازات و تشویق‌های لازم، از شیوه‌های ارتقای علمی آموزگاران به شمار می‌آید. این امر می‌تواند نه به صورت مقطعی بلکه به صورت برنامه‌ای روشمند دنبال شود.

۷. برای ایجاد روح تحقیق و پژوهش در میان دانش‌آموزان و ایجاد حفظ و تقویت انگیزش در آنان، چند راهکار به شرح ذیل به نظر می‌رسد:

۷-۱. کتاب‌های آموزشی و متون درسی به جای تکیه بر آموزش، بیشتر بر تحقیق و پژوهش از سوی دانش‌آموزان استوار گردد. خوشبختانه در کتاب‌های درسی تا حدودی این امر دنبال شده است؛ اما به نظر می‌رسد از هر جهت ناقص و نارسا است.

این امر می‌تواند در مقاطع تحصیلی بالاتر نظیر دبیرستان با جدیت دنبال شود. بدین منظور افزون بر پیش‌بینی‌های لازم در متون آموزشی، باید حداقل و حداکثر نمرات هر درس به تحقیق و پژوهش اختصاص یابد و به جای اختیاری کردن، این امر به یک قانون و فرهنگ تبدیل گردد.

۷-۲. متأسفانه یکی از ضعف‌های رایج در مدارس بویژه در مناطق محروم، فقدان کتابخانه و فضای لازم برای مطالعه و تحقیق دانش‌آموزان است. در بسیاری از مدارس که گذار ما بدانجا افتاده، چند جلد کتاب برای خالی نبودن عریضه در دفتر مدیر مدرسه نگاهداری می‌شود. در مدارس که واجد کتابخانه است، عموماً دانش‌آموزان از کمبود کتاب یا متناسب نبودن کتاب‌ها با نیازها و سطوح فکری خود شکایت می‌کنند.

برای حل این معضل یا کاهش آن، افزون بر لحاظ بودجه لازم برای تأمین و تجهیز کتابخانه‌های مدارس در سراسر کشور، نهاد آموزش و پرورش باید با وضع قوانین خاص، به سامان‌دهی این امر بپردازد؛ به گونه‌ای که تمام مدارس، خود را ملزم به تجهیز کتابخانه‌ها در سطحی قابل قبول بدانند.

کارگاه‌ها و آزمایشگاه‌های مدارس نیز در درجه‌ای پایین‌تر، از مشکلات پیشگفته درباره کتابخانه‌ها در نرچند که باید برای تجهیز مناسب آنها اقدامی لازم صورت گیرد.

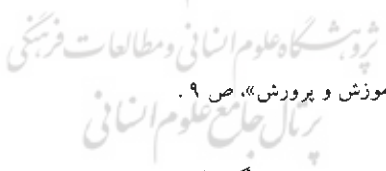
۷-۳. به منظور تشویق دانش‌آموزان به روی‌آوری به تحقیق مناسب است رقابت‌های علمی مناسب در سطح کشور طراحی شود. المپیادهای علمی گوناگون کنونی بیشتر بر محور آموزش و متون درسی استوار است؛ در حالی که برای تقویت پژوهش دانش‌آموزی، رقابت‌های متناسب با امر پژوهش نظیر نگاشتن مقالات، تلخیص کتاب‌ها، انجام تحقیقات آماری و میدانی، انجام مصاحبه‌های علمی و ... لازم است. براساس اطلاع نگارنده این امر به صورت محدود و مبتنی بر همت قابل تحسین برخی از مدیران نهاد آموزش و پرورش در برخی از استان‌ها دنبال می‌شود که نتایج بس درخشانی در پی داشته است.^{۲۳}

۸. اصل نظارت و ارزیابی در نهاد آموزش و پرورش باید بیش از هر سازمان و وزارتخانه دیگر مورد توجه قرار گیرد؛ به گونه‌ای که در طول سال حداقل یک یا دو بار وضعیت دانش‌آموزان در ساحت‌های پنج‌گانه پیشگفته، میزان موفقیت آموزگاران، دبیران، وضعیت مدیران، امکانات آموزشی و کمک آموزشی مورد ارزیابی قرار گرفته و با بازشناخت کاستی‌ها، برای رفع آنها اقدامات مناسب اتخاذ گردد.

امید آنکه هر روز شاهد تعالی و بالندگی بیش از پیش نهاد آموزش و پرورش باشیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. «سرمایه‌گذاری برای آینده آموزش و پرورش»، ص ۹.
۲. هود / ۸۸.
۳. امیر کبیر در سال ۱۲۲۵ شمسی، نخستین سنگ بنای مدرسه دارالفنون را بنیان گذاشت. دارالفنون نخستین موسسه عالی به سبک نوین در ایران بود که در آن برای یکصد نفر جوان در رشته‌های نظامی، مهندسی پزشکی، داروسازی، فیزیک و معدن‌شناسی تدریس می‌شد. پس از آن در سال ۱۲۳۷، وزارتخانه‌ای به نام وزارت علوم تأسیس شد و در شهریور ۱۲۸۹، قانون اداری " وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه " که مسئولیت هدایت و حمایت از آموزش مردم را بر عهده داشت تأسیس شد. برای تفصیل بیشتر ر. ک: «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش»، صص ۸۳-۸۴؛ «تاریخ آموزش و پرورش ایران قبل و پس از اسلام»، صص ۱۲۴-۱۳۲.



۴. برای نخستین بار در نهم آبان ماه سال ۱۲۹۰ شمسی، مجلس شورای ملی قانون تعلیمات اجباری را تصویب کرد. جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، ص ۸۳.

۵. خانم زیگردد هونگ در کتاب خود با عنوان "الله به غرب می‌تابد" می‌نویسد: "مکتب به طور خود جوش بدون اینکه کسی تاسیس آن را دستور داده باشد به وجود آمد. هر مسلمانی باید بتواند کتاب قرآن را بخواند و کودکان همه اقصای جامعه با پرداخت وجه ناقابل به مکتب می‌رفتند." تاریخ آموزش و پرورش در ایران، ص ۶۸. آقای دکتر درانی در این باره می‌نویسد: برای ورود به مکتب هیچ گونه محدودیت سنی و یا اجباری وجود نداشت؛ چرا که هیچ‌گاه برای آموختن و نوشتن دیر نبود و شاگرد در هر لحظه از سال می‌توانست به راحتی وارد مکتب شود. "ر.ک: همان، ص ۷۴.

۶. کتاب‌هایی که در عموم مکتب‌خانه‌ها تا این اواخر تدریس می‌شد عبارت بودند از: نصاب الصبیان از ابونصر فراهی، صد کلمه از کلمات قصار حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه، مثنوی نان و حلوا از شیخ بهایی، موش و گربه از عبید زاکانی، پندنامه از فریدالدین عطار، حسین کرد، خاور نامه، گلستان و بوستان، حلیه المتقین، طوفان الیکا. برای تفصیل بیشتر ر.ک: «تاریخ آموزش و پرورش در ایران»، ص ۷۵.

۷. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۵۲۸.

۸. فرهنگ سیاسی، ص ۴۰۷.

۹. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۱۵۷.

۱۰. مرکم در کتاب خود با عنوان "تاریخ ایران" می‌گوید: "ایران تنها کشوری است که در هیچ دوره‌ای از تاریخ خود هیچ نوع بی‌نیرستیده است." ر.ک: «تاریخ فلسفه شرق و غرب»، ج ۲، ص ۱۶.

۱۱. کتاب "خدمات متقابل اسلام و ایران" از شهید مطهری و کتاب "دانش مسلمین" از استاد محمد رضا حکیمی در این زمینه از بهترین آثار به شمار می‌آید.
 ۱۲. این جمله از امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی است.

۱۳. مصرعی از بیت فردوسی است که در دوران حکومت بهلولی به عنوان فرهنگ ایران باستان شناخته می‌شد.

۱۴. درباره پدیده افت تحصیلی و عوامل آن ر.ک: «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش»، صص ۱۶۵ - ۱۷۶.

۱۵. ملک / ۲.

۱۶. برای تفصیل بیشتر در باره تفسیر این آیه ر.ک: «المیزان»، ج ۱۹، ص ۳۴۸.

۱۷. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۳۱.

۱۸. نهج البلاغه، حکمت ۴۴۴.

۱۹. عموم صاحب نظران، عدالت در عرصه آموزش و پرورش را مبتنی بر ملاک‌هایی دانسته‌اند که عبارتند از: ۱. تعداد دانش‌آموزان هر استان؛ ۲. ظرفیت مالیاتی هر استان. برای معیار نخست باید این اصول را مد نظر داشت:
۱. سطح درآمد والدین؛ ۲. سطح توانایی دانش‌آموزان؛ ۳. محرومیت مناطق، برای تفصیل بیشتر ر.ک: «اقتصاد آموزش و پرورش»، صص ۲۲۰ - ۲۲۹.
۲۰. این جمله بخشی از گفتار امام صادق (ع) خطاب به عنوان بصری است. ر.ک: «بحارالانوار»، ج ۱، ص ۲۲۵.
۲۱. این روایت از امام صادق (ع) نیز نقل شده است. ر.ک: «کافی»، ج ۸، ص ۱۷۷؛ «من لا یحضره الفقیه»، ج ۴، ص ۳۸۰.
۲۲. نهج البلاغه، خطبه اول.
۲۳. شبکه «آموزش» که چند سالی است راه افتاده اولاً، تنها به مسئله آموزش و نه سایر مقوله نظیر مشکلات، مسائل و بحران‌ها می‌پردازد. ثانیاً، حوزه نگاه آن مرزهایی فراتر از آموزش و پرورش است.
۲۴. نگارنده در یکی از سال‌های پیشین با دعوت آموزش و پرورش استان کرمان، در همایشی که به منظور تشویق دانش‌آموزان موفق در حوزه پژوهش برگزار شده بود، شرکت داشته و از نزدیک شاهد فعالیت پررونق در عرصه تحقیقات دانش‌آموزی در این زمینه بوده است. برخی از مقالات و نگاهشده‌های فراهم آمده از دانش‌آموزان در مقطع دبیرستان که خلاصه آن در همایش ارائه شد، به رغم کمترین امکانات و حمایت‌ها در سطح تحقیقات دانشجویان که به عنوان رساله‌های کاشناسی آماده می‌شود، قابل ارزش‌گذاری بود.

منابع

- * نهج البلاغه
- آقا بخشی، علی و مینو افشاری راد، فرهنگ علوم سیاسی، نشر چاپار، تهران، ۱۳۸۳.
- درانی، کمال، تاریخ آموزش و پرورش در ایران قبل و بعد از اسلام، چاپ ششم، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۴.
- رادا کریشنان، سرو پالی، تاریخ فلسفه شرق و غرب، ترجمه جواد یوسفیان، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴.

- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.
- علی بابایی، غلام رضا، فرهنگ سیاسی، انتشارات آشیان، تهران، ۱۳۸۲.
- عمادزاده، مصطفی، اقتصاد آموزش و پرورش، چاپ نوزدهم، انتشارات جهاد دانشگاهی، اصفهان، ۱۳۸۲.
- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، بی تا.
- گلشن فومنی، محمد رسول، جامعه شناسی آموزش و پرورش، چاپ دوم، نشر دوران، تهران، ۱۳۸۰.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوارالجامعه لدرر اخبارالائمه الابرار، بیروت، مؤسسه الوقاء، ۱۴۰۳.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶.
- هلک، ژاک، سرمایه گذاری برای آینده آموزش و پرورش، ترجمه عبدالحسین نفیسی، انتشارات مدرسه، تهران، ۱۳۷۱.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی